

دفترهای کارگری سوسیالیستی

مبارزه با امپریالیزم

سالگرد روز جهانی زن

شکست امپریالیزم در ویتنام
مبارزات مردم فلسطین
سازمان ملل متحد
اسرائیل



شماره ۳

کارگران جهان متحد شوید

اسفند ۱۳۶۹

مارس ۱۹۹۱

فهرست مطالب این شماره :

صفحه	مترجم	نویسنده	موضوع
۱	-	مازیار روزبه	درس‌های جنگ آمریکا با عراق
۷	-	شاهین صالح	برنامه عمل کارگران: مبارزه با امپریالیسم
۱۱	-	سارا مقدم	تقویم سیاسی: شکست امپریالیسم در ویتنام
۱۵	-	آذر برزین	سازمان ملل متحد در خدمت امپریالیسم
۱۸	-	ه. پرورش	مبارزات مردم فلسطین و نقش امپریالیسم در خاور میانه
۲۲	سیما پاشا	ناتان واینشتوک	تظاهراتی درباره دولت صهیونیستی اسرائیل
۲۹	-	مما حبه با ستاره شهابی	روز جهانی زن ۸۰ ساله شد
۳۲	-	س. ش.	بنیادگذاران جنبش کارگری (کلارا زتکین)
۳۴	-	رابعه مهدوی	آموزش سوسیالیستی

طرح روی جلد :

طرح روی جلد نشریه بین الملل کمونیست (کمینترن)

به تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۹

درس های جنگ آمریکا با عراق

۶ هفته پس از اعلام جنگ با رژیم عراق و ۱۰۰ ساعت پس از آغاز جنگ زمینی آقای جورج بوش رئیس جمهور آمریکا، در ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ (۸ اسفند ۱۳۶۹) ، اعلام آتش بس کرد. رژیم دیکتاتوری عراق که ظاهراً قرار بود امپریالیزم را به زانو درآورد و در دفاع از مردم فلسطین "مادرحتگ ها" راهبری کند، نه تنها در عرض چند روز کلیه مطالبات خود را در دفاع از مردم فلسطین رها کرد، که برای حفظ باقی مانده ارتش "خبره" و رژیم خود، به کلیه شروط ژنرال های امپریالیستی تن داد. امپریالیزم آمریکا و متحدانش که حاصل "دمکراسی" و "آزادی" به منطقه بودند، در طی چند ساعت قبل از آتش بس، هزاران تن از جوانان عراقی در حال فرار را قتل عام کردند.

چند ساعت پس از آتش بس، امپریالیزم جهانی نتیجه جنگ را به عنوان "بزرگترین پیروزی در تاریخ" اعلام کرد و به جشن و پایکوبی پرداخت. آقای صدام نیز با اعطاء بیش از ۱۰۰ هزار اسیر جنگی و ۱۰۰ هزار کشته و تسلیم مفتضاحانه به نیروهای امپریالیستی رژیم خود را "پیروزمند" اعلام کرد! اما، بلافاصله با تظاهرات وسیع مردم عراق در شهرهای عمده و اشغال چند شهر در مناطق شمالی (توسط کردها) و جنوبی (توسط شیعیان) مواجه شد (که هم اکنون مشغول سرکوب آنان است). دولت شوروی هم آتش بس را نتیجه "مهارت" دیپلماتیک آقای گورباچف قلمداد کرد!

از نقطه نظر سوسیالیست های انقلابی و کارگران پیشرو، نتیجه جنسگ در منطقه جز خرابی و قتل و عام جوانان عرب هیچ هدیه ای به ارمغان نیاورد. این جنگ ما بین دنیروی ارتجاعی صورت گرفت. از یک سو امپریالیزم آمریکا برای ارباب زحمتکشان منطقه و تادیب متحد سرکش خود (صدام)، و از سوی دیگر رژیم بعث عراق برای گرفتن امتیاز بیشتر از ارباب سابق و "برادران عرب" خود (مشخصاً دولت آمریکا و شیخ کویت و سلطان عربستان سعودی). سوسیالیست های انقلابی در جنگ ما بین دنیروی ارتجاعی در کنار هیچیک قرار نمی گیرند - آنها در کنار مردم ستم دیده و زحمتکش قرار دارند. همانطور که پس از آتش بس بوضوح نمایان گشت، کارگران و زحمتکشان و ملت کرد و اکثر سربازان (که عمدتاً از دهقانان و زحمتکشان هستند)، ضمن مخالفت با امپریالیزم در مقابل صدام حسین نیز قرارداداشتند و حاضر نشدند از رژیم وی دفاع کنند. پیروزی زحمتکشان در این ماجرا زمانی فرامی رسد که کلیه نیروهای اشغالگر امپریالیستی از منطقه خلیج فارس خارج شده و دست های دولت صهیونیستی اسرائیل از فلسطینی ها و سرزمین آنان کوتاه شود و کل رژیم بعث عراق سرنگون

شود و جمهوری کارگران و دهقانان در عراق حاکم شود و حق تعیین سرنوشت شناخته شود.

ضمن بررسی اهداف و انگیزه‌های نیروهای درگیر، باید درس‌های لازم از جنگ در منطقه را برای مبارزات آتی زحمتکشان استخراج کرد.

هدف امپریالیسم از حضور نظامی در منطقه چیست؟

بیروزی مردم ویتنام بر امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۷۵، برای دوره‌ای تناسب قوا را بر علیه آمریکا در سطح جهانی تغییر داد. امپریالیسم آمریکا مجبور شد برای مدتی چهره "انسان دوستانه" به خود بگیرد، زیرا که توان ماجراجویی علنی را از دست داده بود. دولت آقای کارتر، بالاچارحتی به از دست دادن متحدان نزدیک خود مانند شاه در ایران و سوموزا در نیکاراگوئه تن داد.

اما در چند سال گذشته، با الحاق جوامع اروپای شرقی به دنیای سرمایه‌داری و تسلیم شدن آقای گورباچف به امپریالیسم آمریکا، مجدداً شرایط به نفع نظام سرمایه‌داری جهانی تغییر یافت. تحت چنین شرایطی، با در دست داشتن یک سفیدازسوی شوروی، آمریکا می‌بایستی با استقرار خود در بحرانی‌ترین مناطق جهان، مجدداً اعتبار از دست رفته خود را از طریق به نمایش گذاردن زور بازوی خود کسب کند. عمده‌ترین منطقه جهان، از دیدگاه امپریالیسم، پردرآمدترین آنست. خلیج فارس پس از سرنگونی رژیم شاه به مثابه ژاندارم منطقه، بطور مداوم در تنش سیاسی و عدم توازن سرمایه‌داری (جنگ ایران و عراق، جنبش فلسطینی‌ها در اسرائیل و اوضاع بحرانی لبنان)، اسرائیل به تنهایی قادر به کنترل منطقه نبود و خودیارها خواهان حضور نظامی آمریکا در منطقه شده بود. رژیم صدام سرکشی می‌کرد و رژیم فرسنگانی هنوز آمادگی کافی برای خدمت بسسه امپریالیسم نشان نداده بود. در نتیجه حضور نظامی امپریالیسم آمریکا برای یک دوره نسبتاً طولانی تا زمان یافتن یک ژاندارم قابل اعتماد ضروری شد. واضح بود که امپریالیسم آمریکا بدون آماده کردن اذهان عمومی بین‌المللی قادر به "لشکرکشی" به منطقه نمی‌بود. این بهانه را صدام حسین با اشغال کویت (وبا تحریک خود آمریکا) به امپریالیسم داد.

در نتیجه انگیزه واقعی امپریالیسم آمریکا مقابله و سرنگونی صدام نبوده است. هدف اصلی ایجاد "امنیت و آرامش" برای کنترل بر مناطق نفت‌خیز و بهره‌برداری از آن مناطق بوده است. امپریالیسم آمریکا هیچگاه تضادی با رژیم‌هایی نظیر رژیم‌های حاکم بر عراق و ایران و یاسوریه ... ندارد (رژیم‌های سرمایه‌داری و ضد کارگری و ارتجاعی). البته در صورت سرکشی یک دیکتاتور

علیه امپریالیسم، اوراتادیسب می کند - وگاهی نیزتغییرمی دهد (با حفظ همان نوع رژیم، مانندپاناما)، اما در صورت عدم وجود یک رهبر " ایده آل "ی با آن رژیم ها کنار می آید. مگر آقای اسد سوریه و یاقذافی لیبی و یار فرستجا ایران همه " ضد امپریالیست " نبودند؟ امروز همگی در خطا امپریالیسم قرار دارند.

اکنون که رژیم بعث عراق از لحاظ نظامی تضعیف و از لحاظ سیاسی به کلیه خواست های امپریالیسم پاسخ مثبت داده است (جنبدیدیل در مقابل امپریالیسم بازنگهداشته شده است : بدیل اول ، حفظ صدام " سربراه " و رژیم بعث . شاید هنوز بهترین بدیل امپریالیسم باشد بشرط آنکه صدام قادر باشد به سرعت اعتراضات توده ای را سرکوب کند. هنوز از نقطه نظر امپریالیسم صدام " شناخته شده " و قابل مهار بهتر از جنبش توده ای ناشناخته است . خطر مبارزات توده ای زحمتکش و ملت تحت ستم کرد برای امپریالیسم بمراتب بیشتر از حضور صدام است . بدیل دوم ، جایگزین کردن صدام از طریق یک کودتای نظامی است با حفظ کلیه ابزار سرکوبگرایانه رژیم بعث . در طی چند ماه گذشته دولت های آمریکا و عربستان سعودی مشغول تدارک چنین بدیلی نیز بوده اند. آقای ابراهیم الداوود، وزیر سابق دفاع عراق در سال ۱۹۶۸ که به علت مخالفت با صدام ناگزیر به فرار از عراق شد، هم اکنون در عربستان سعودی ، با همکاری سیا مشغول تدارک بازگشت به " وطن " است . این بدیل صرفا در صورتی اجرامی شود که کار صدام تمام شده قلمداد گردد و جنبش ضد رژیم بالا گیرد. بدیل سوم، که امپریالیسم از روی ناچاری و با اکراه ممکن است به آن تن دهد، تشکیل حکومت ائتلافی از کلیه نیروهای مخالف صدام است (سکوت امپریالیسم در مقابل حملات اخیر صدام به مناطق اشغال شده توسط مردم، چنین بدیلی را غیر محتمل ترمی کند) .

به هر رو، هر آنچه در عراق اتفاق افتد، نقش امپریالیسم را در منطقه تغییر نمی دهد. حضور نظامی امپریالیسم در منطقه برای حفاظت از منابع نفتی و رژیم های ارتجاعی و ارباب جنبش های رهایی بخش و کمک رسانی به اسرائیل است . امپریالیسم قصد دارد تا یافتن یک ژاندارم قابل اعتماد در منطقه باقی بماند. نیروهای انقلابی عرب و کرد ضمن ایجاد جبهه واحد برای سرنگونی رژیم صدام و برای تشکیل جمهوری کارگران و زحمتکشان، هیچگونه توهمی نسبت به نقش امپریالیسم در منطقه ندارند و خواهان خروج فوری کلیه نیروهای امپریالیستی از منطقه هستند. در دوره آتی ، شعار " مرگ بر آمریکا " ما بین زحمتکشان منطقه چنین خواهد افکند.

از شکست صدام چه درس‌هایی می‌توان استنتاج کرد؟

نخستین درس اینست که از رژیم‌های نظیر صدام حتی در حیویه " جنگ با امپریالیزم " نمی‌بایستی هیچگونه دفاعی (نه سیاسی و نه نظامی) کرد. برخی مانند مجاهدین خلق که صدام را " رهبر کبیر " خود می‌خواندند و از هر لحاظ از وی دفاع کردند، اکنون محبوسان همان سیاست در کنار یک رژیم ارتجاعی علیه مردم زحمتکش عراق قرار گیرند. بعضی چپ‌گرایان، با استکاء به تئوری‌های ۷۰ سال پیش، در مقابل امپریالیزم از صدام دفاع کرده و در کنار وی قرار گرفتند - اینان تصور می‌کردند که مردم زحمتکش عراق در جنگ با آمریکا حامی صدام شده بود. برخی نیز بعلت " روابط " با رژیم عراق در دوره جنگ در مورد ماهیت رژیم بحث سکوت اختیار کردند.

رژیم سرمایه‌داری عراق هیچ زمان، هیچگونه تضادی با امپریالیزم آمریکا نداشته و ندارد و نخواهد داشت. این رژیم با تأکید " سیا " به قدرت رسید و یکی از متحدان اصلی آمریکا در منطقه بوده است. اما، پس از خاتمه جنگ با ایران، آمریکا و سایر متحدان عرب مانند کویت و عربستان سعودی به قول و قرارهایی که به صدام در حین جنگ با ایران داده بودند وفادار نماندند - زیرا که صدام خود را " رهبر " اعراب قلمداد کرده و در حال ساختن یک حبهه ضد "یهود" علیه اسرائیل بود. بدهی مالی صدام صرفاً به کویت و عربستان سعودی ۳۰ میلیارد دلار بود. رژیم بعث برای بازسازی ویرانی پس از جنگ با ایران به ۲۳۰ میلیارد دلار نیاز داشت، در صورتیکه درآمد از نفت صرفاً ۱۲ میلیارد در سال بود. صدام که دریافتی بود تار و خورده است تهدید به اشغال کویت را اعلام کرد و پس از دریافت جرایم از سوی سفیر آمریکا در بغداد، آن تهدید را عملی کرد. آمریکا نیز از طریق حمله نظامی، آن رژیم را تأدیب کرد (و نه سرنگون). " ایستادگی " رژیم صدام در مقابل آمریکا هیچگاه به منظور دفاع از مردم فلسطین و یا " مبارزات ضد امپریالیست " آن رژیم نبود - همانطور که در عمل نشان داده شد، صدام به محض احساس خطر ناوودی کلیه مطالبات " ضد امپریالیستی " خود را در دفاع از مردم فلسطین در عرض یک روز رها کرد و امروز با تأکید امپریالیزم مشغول سرکوب زحمتکشان عراق است. رژیم بعث برای دریافت امتیاز بیشتر مالی و حل بحران سیاسی و اقتصادی خود در مقابل امپریالیزم قرار گرفت و بلافاصله هم به دامنه ارباب خود پناه خواهد برد (حتی اگر خود صدام بعنوان یک مهره جایگزین شود). رژیم بعث عراق هیچگاه از حمایت مردم عراق برخوردار نبود، حتی در حیویه بیماران های بغداد توسط آمریکا، احساسات ضد آمریکائی وضد صدام مردم

عراق با هم همراه بودند. تسلیم شدن بیش از چندین هزار از سربازان عراقی (که عمدتاً از دهقانان فقیر و کارگران تشکیل یافته است) در عرض چندین ساعت به سربازان دشمن، نشانگر بی اعتمادی مردم به رژیم بعث بود و نه قدرت خارق العاده ارتش امپریالیزم (مردم مسلح ویتنام ۱۰ سال در مقابل همیسن ارتش مقاومت کرد و آنرا شکست داد). درست است که برای چند هفته صدام حسین (بعثت عوامفریبی) در میان اعراب منطقه بخصوص فلسطینی ها محبوبیت کسب کرد، اما حمایت آنان از صدام بعثت احساسات ریشه‌ای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی آنان بود و نه شعوی - بهر رو، کلیه آنان، پس از تسلیم شدن مفتضحانه صدام به امپریالیزم و رها کردن کلیه خواست های دفاعی از مردم فلسطین، از او روی برگرداندند.

رژیم صدام هیچگاه قصد "جنگ" با امپریالیزم را نداشت. در واقع این جنگ، یک جنگ یک طرفه بود. صدام از روز نخست تسلیم شد! کلیه ارتش و فرماندهان خود را در زیر زمین ها مخفی کرد، بهترین هواپیما های جنگنده خود را به ایران فرستاد و سپس رسماً تسلیم شد. در ۶ هفته "جنگ" علیه امپریالیزم صرفاً ۱۴۸ تن از سربازان آمریکایی و متحدان کشته شدند که بیش از نیمی از آنان توسط نیروهای خودی به اشتباه از بین رفتند! اما عراق در حدود صد هزار سرباز کشته داد - آنهم در حال فرار و تسلیم. صدام می پنداشت که امکان دارد همانند جمال عبدالناصر از لحاظ نظامی شکست بخورد اما از لحاظ سیاسی رهبر "ملی" دنیای عرب شود - او فراموش کرده بود که ناصر حتی بعنوان یک بورژوازی ملی گرا از پایه توده‌ای برخوردار بود. اما او صرفاً یک آدمکش منفور است. "سیاست" زیرکانه صدام، آقای بوش را تبدیل به یک قهرمان ملی (وبین المللی) کرد و امپریالیزم را تقویت کرد.

دومین درس اینست که مبارزات ضد امپریالیستی رانمی توان با رهبری رژیم های ارتجاعی سرمایه داری انجام داد (هر چند این رژیم ها برای دوره‌ای در مقابل امپریالیزم قرار گیرند). امپریالیزم جهانی با کلیه ابزار و تکنولوژی مدرن خود، قابل شکست است. مردم زحمتکش ویتنام در عمل پس از ۱۰ سال مبارزه با امپریالیزم آمریکا و ۲۰ سال جنگ با امپریالیزم فرانسه، نشان دادند که می توان امپریالیزم را به زانو در آورد. اما پیش شرط پیروزی - امپریالیزم استقلال کامل سیاسی و نظامی از رژیم های سرمایه داری است. جنگ رژیم های سرمایه داری با امپریالیزم مبارزه برای رهائی مردم زحمتکش از یوغ امپریالیزم وستم و استعمار نیست. دولت های سرمایه داری نهایتاً وارد معامله و سازش با امپریالیزم خواهند شد (هر چند هم برای مدتی به یکدیگر

خصوصیت و رزند). امپریالیسم و رژیم‌های سرمایه‌داری حتی در دوران جنگ بسا یکدیگر در مقابل جنبش توده‌های ستمکش وحدت خواهند کرد. مگر آقای ریکان شعار سرنگونی رژیم خمینی را نداده؟ مگر رژیم آقای اسد سوریه تا یکسال پیش در لیست رژیم‌های تروریستی آمریکا قرار نداشت؟ مگر تا یک هفته پیش آقای بوش خواهان سرنگونی صدام نبود؟ پس چطور است که کلیه این رژیم‌ها باقی مانده‌اند و با تائید امپریالیسم مردم خود را سرکوب می‌کنند؟

امپریالیسم را صرفاً توده‌های مسلح و مستقل از رهبران سرمایه‌دار، می‌توانند شکست دهند. نقش سوسیالیست‌های انقلابی در کشورهای نظیر ایران و عراق که سال‌های سلامت تحت کنترل رژیم‌های سرکوبگر سرمایه‌داری وابسته هستند، در مبارزه با امپریالیسم، به هیچوجه همراهی و همکاری و با دفاع از رژیم‌های ارتجاعی نمی‌تواند باشد. انقلابیون می‌باید در کنارتوده‌ها به بسیج مستقل آنان (در کمیته‌های محلی، روستائی...) بپردازند. توده‌های زحمتکش بایند آموزش نظامی دیده و مقابل نظامی علیه‌تاجران امپریالیسم را خودسازمان دهند. اکنون با خاتمه جنگ روشن شده است که چرا صدام از مسلح کردن زحمتکشان علیه امپریالیسم وحشت داشت. او بخوبی واقف است که برای توده‌های مسلح مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه سرمایه‌داری گره خورده است.

امروز، مبارزه قاطع علیه امپریالیسم، در کشورهای آسیای نظیر ایران و عراق، تنها از طریق سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری عملی است.

ما زیار روزبه

برنامه عمل کارگران

برنامه رژیم حاکم بر ایران، برنامه سرمایه داران است. هدف آنسان حراست و حفاظت از نظام پوسیده و عقب‌گرای سرمایه‌داری و احیاء روابط نزدیک با امپریالیزم، برای استثمار و سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران است. در مقابل، زحمتکشان نیز باید برنامه خود را داشته باشند. برنامه‌ای که آنان را برای مقابله روزمره با رژیم سرمایه‌داری آماده کرده و شرایط را برای سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگران و دهقانان آماده کند.

مبارزه با امپریالیزم

کشور ایران مانند بسیاری دیگر از کشورهای عقب‌افتاده جهان سال‌های سال تحت سلطه امپریالیزم قرار داشته است. فقر و فلاکت و عقب‌افتادگی جامعه ناشی از این سلطه بوده است. بنا بر این هرگونه تلاشی برای بهبود وضع محرومین جامعه و از میان برداشتن نابرابری‌های وحشتناک اجتماعی در ایران بدون مبارزه‌ای جدی علیه سلطه امپریالیزم بی‌معنی و بی‌فایده خواهد بود. از اینرو یکی از مرکزی‌ترین تکالیف انقلاب ایران و یکی از ملموس‌ترین اهداف مبارزه زحمتکشان و ستمدیدگان مارهای از زیر یوغ امپریالیزم جهانی است.

جنش توده‌ای مردم ستمدیده و محروم ما از همان ابتدا با این وظیفه مرکزی مقابله با امپریالیزم روبرو بوده است و همواره در سطوح مختلف اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضرورت مبارزه با آن را احساس کرده است.

توده‌های زحمتکش و ستمدیده همواره خطر تهاجم امپریالیزم به انقلاب خود را جدی تلقی کرده‌اند و به تجربه دریافته‌اند که با هر قدمی که در راه پیشبرد انقلاب بر میدارند خطر این تهاجم جدی‌تر می‌گردد. اینک که از هر جهت نیروهای ارتجاعی حملات شدیدی را به مبارزات انقلابی زحمتکشان آغاز کرده‌اند، خطر این تهاجمات هر چه بیشتر محسوس است و عناصر آگاه و مبارز ضرورت حفظ و استحکام دست‌آورده‌های کنونی خود و مبارزه قاطعانه برای ریشه‌کین ساختن نفوذ امپریالیزم و ایجاد داخلی آن از ایران را هر چه بیشتر درمی‌یابند. زحمتکشان و ستمدیدگان ایران دریافته‌اند که یا باید به سلطه امپریالیزم برای همیشه پایان دهند و یا باری دیگر، چون گذشته، با شکست مواجه گردند.

اما نخستین نکته‌ای که باید برای همه ستمدیدگان و زحمتکشان روشن باشد

اینست که برای پیشبرد مبارزه با امپریالیزم نمی توان و نمی باید به سیاستمداران طبقات دارا و حکومت آنها چشم دوخت .

رژیم حاکم بر ایران در چند سال گذشته میلیاردها تومان از کالاهای کشورهای امپریالیستی وارد کرده است . وابستگی اقتصادی ایران به امپریا-لیزم باعث از هم پاشی بخش اعظم تولیدات داخلی شده است . امپریالیزم جهانی قراردادهایی به مراتب بیشتر و قیمت هایی به مراتب غیر عادلانه تر از گذشته را به ایران تحمیل کرده است .

از دولتی که به دوش قیام محرومین و ستمدیدگان ایران بقدرت رسیده است اما از همان روز اول دست به بازسازی نظام ظلم و استبداد سرمایه داری زده است چه توقعی بیش از این میتوان داشت ؟ کارگران و زحمتکشان ایران باید به آراء راه حل مستقل خود و سازماندهی مبارزات مستقل خود مبارزه علیه امپریا-لیزم و ایادی داخلی آن را به پیش ببرند .

راه مبارزه با امپریالیزم کارگران گرفتن چند عامل بی اراده امپریالیزم آمریکا نیست . راه واقعی این مبارزه ، راهی که به نفع کارگران و زحمتکشان ایران باشد ، راهی است که نه تنها کشفاتی را که امپریالیزم در ایران بجا گذاشته است - طبقات دارا ، سرمایه داران و زمینداران مفتخور ، ستم ملی ، تبعیض علیه زنان ، فلاکت و فقر دهقانان ، استبداد و خفقان - از میان بر - میدارد ، بلکه همچنین نظامی را در جامعه مستقر می سازد که هر گونه امکان راه - یابی محدود امپریالیزم در ایران را مسدود سازد .

طبقات دارا که خود بخشی از کشفات بجا مانده از دوران سلطه امپریالیزم هستند ، قادر به اجرای چنین مبارزه ای نیستند . آنها فقط می توانند راه را برای سلطه جدید امپریالیزم فراهم سازند . آنها با مردم فریبی های با اصطلاح " هدامپریا لیستی " هدفی جز منحرف ساختن زحمتکشان از مبارزه واقعی برای زدودن کشفات امپریالیزم و ریشه کن کردن واقعی سلطه آن ندارند .

آنها می خواهند چنین وانمود سازند که مبارزات دهقانان فقیر برای کسب حق خویش بر زمین ، مبارزات کارگران برای استقرار کنترل کارگران بر تولید ، مبارزات ملیت های ستمدیده برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش ، مبارزات زنان برای رفع هر گونه تبعیض علیه زنان ، مبارزات مردم بی سوای استقرار رژیم دموکراتیک و کسب حقوق ابتدایی آزادی بیان و تشکل ، و بطور خلاصه کلیه مبارزاتی که واقعا دست امپریالیزم و ایادی داخلی آن را از ایران کوتاه خواهد کرد ، حضرات حاکم را از " مبارزات ضد امپریالیستی " مسخره شان منحرف می سازد .

مبارزات "فدا مپریالیستی" رژیم ملاحا و صدام حسین هر دو از یک قماش هستند. معاهده با امپریالیزم وفدا کردن جان هزاران هزار جوان زحمتکش در راه کسب امتیاز از اربابان خود.

زحمتکشان و ستمدیدگان ایران نه تنها فریب این حاکمین را نخواهند خورد و به مبارزات خود ادامه خواهند داد، بلکه همچنین راه قطعی مبارزه با سلطه امپریالیزم را دنبال خواهند کرد.

برنامه ریزی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد کشور

بر خلاف ادعاهای حاکمین کنونی، امپریالیزم به "توطئه های آمریکا" علیه انقلاب ایران خلاصه نمی شود. امپریالیزم سیاست توطئه گرانه دولت های سرمایه داری اروپایی و آمریکایی و ژاپنی نیست. امپریالیزم نظام جهانی سرمایه داری است. امپریالیزم صرفاً از طریق توطئه و مهره های دست نشانده ای نظیر شاه سابق سلطه خود را بر کشورهای محروم جهان حفظ نمی کند، بلکه بوسیله استقرار نظام سرمایه داری در این کشورها به هزارویک طریق سلطه خود را ریشه دار و مستحکم می سازد.

نظام سرمایه داری در ایران و انگیزه سود بعنوان تنها محرک فعالیت های اقتصادی کثافتی است که امپریالیزم برای جامعه محروم ما به ارمغان آورده است. فقر و بدبختی اکثریت عظیم مردم ما، فساد و مفتخوری اقلیت قلیل طبقات دارا، از هم پاشیدگی کشاورزی و ناتوانی مملکت در اجرای یک برنامه صحیح صنعتی کردن همگی ناشی از سلطه امپریالیزم و نفوذ سرمایه داری در ایران است. برای از میان برداشتن آثار تخریب این سلطه باید ریشه این تسلط یعنی نظام سودجویی سرمایه داری را از میان برداریم. باید بجای هرج و مرج اقتصاد بازار، اقتصادی با برنامه که در جهت منافع مردم محروم ما سازمان داده شود، مستقر گردد.

مقابله با تهاجم نظامی

تدارک جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. حضور نیروهای نظامی امپریالیزم در اقیانوس هند و خلیج تهدید مستقیمی است علیه زحمتکشان ایران. عملیات کماندویی امپریالیزم در کویت و عراق خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در عمل نشان می دهد. امپریالیزم صرفاً

برای تأدیبات مدام به منطقه خاورمیانه نیامده، که برای سرکوب کلیه زحمتکشان لشکرکشی کرده است. جهت مقابله با تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم نمیتوان به ارتش و سپاه پاسداران رژیم رفسنجانی (ویا ارتشی کفایت رژیمی نظیر صدام) اتکاء کرد.

کارگران و زحمتکشان جهت حفظ دست آوردهای مبارزات خودشان در مقابل تهاجم نظامی امپریالیزم نمی توانند به ارتش، سپاه پاسداران و دیگر دستگاه - های دولت سرمایه داران تکیه کنند. آنها به سازمان های مستقل خودشان نیاز دارند. جنبش ضد امپریالیستی توده های زحمتکش راه مبارزه با خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در تشکیل ارتش ستمدیدگان و زحمتکشان پیدا خواهد کرد. تنها شورای کارگران و دیگر زحمتکشان هستند که می توانند توده های وسیع مردم را در جنبش ارتشی متشکل کنند.

حکومت سرمایه داران "فدائیس" با وجود همه جنجال هایی که در مورد تشکیل ارتش ۴ میلیونی برآه انداخته بود، عملاً در راه ایجاد چنین ارتشی مانع ایجاد کرده است. طبقات دارا چشم دیدن توده های مسلح را خارج از کنترل خودشان ندارند. آنها در کردستان و ترکمن صحرا به دهقانان و زحمتکشان مسلح که به مبارزه با زمینداران بزرگ و دیگر کثافات باقی مانده از سلطه امپریالیزم دست زده بودند، حمله کردند. دستور خلع سلاح عمومی پس از پیروزی قیام بهمن ماه هنوز فراموش نشده است.

وظیفه تدارک مقابله با خطر هجوم نظامی امپریالیزم برعهده شورا های کارگران و دیگر زحمتکشان است. آموزش نظامی کارگران در ساعات کار مهم ترین قدمی است که شورا های کارگری جهت مسلح کردن کارگران می توانند بردارند. شورا های کارگران و دیگر زحمتکشان و سایر سازمان های مستقل توده ای باید جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم آموزش نظامی دیده و مسلح شوند.

شاهین صالح



شکست امپریالیزم در ویتنام

خبر، شادی بخش بود: ویتنام پیروز شد ...

در ساعت ۱۲/۵ بعد از ظهر روز ۳۱ آوریل ۱۹۷۵، پرحم نیروهای آزادیبخش ویتنام بر فراز کاخ رئیس جمهوری در سایگون به اهتزاز درآوردند. این ترتیب پس از سی سال مبارزه در حالیکه در طول چند ماه بیشتر از این، شهرهای دیگر ویتنام یکی پس از دیگری آزاد شده بودند، سایگون، این آخرین سکسکس حکومت دست نشانده آمریکا در ویتنام نیز آزاد گردید.

* * *

بدون شک، آزادی ویتنام از یوغ امپریالیزم، پیروزی قاطع تمام ستم دیدگان جهان بود. بمدت ده سال آمریکا تمام قدرت سیاسی و نظامی خود را در ویتنام بکار برد تا از وقوع انقلاب در این کشور و نیز گسترش انقلاب جهانی در نقاط دیگر جلوگیری کند. خشونت نیروی نظامی پنتاگون در این ده سال، چهره واقعی امپریالیزم را برای تمامی مردم جهان نمایان ساخت. این یار نیز امپریالیزم ثابت کرده که برای حفظ سیستم و منافع خود از هیچ حنایتی فروگذار نیست. در طول ده سال درگیری نظامی آمریکا در هندوچین، میلیون ها ویتنامی کشته شدند، یک میلیون کامبوجی یعنی یک هفتم جمعیت این کشور کشته و یا زخمی شدند و زمین های زراعی ویتنام، کامبوج و لاوس زیر بمباران این پیشرفته ترین کشور سرمایه داری جهان نابود گشتند. مخارج نظامی دولت آمریکا برای انجام این کشتار بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار شد و در این پروسه بیش از ۵۶۰۰۰۰ سرباز آمریکایی جان خود را از دست دادند.

مع الوصف، استراتژیست های پنتاگون دو نکته را در نظر نگرفته بودند:

- ۱- اراده قاطع مردم مسلح هندوچین برای رهایی از یوغ امپریالیزم و سلطه نیروهای خارجی.
- ۲- رادیکالیسمیون جهانی جوانان که یکی از علل عمده بوجود آمدن آن مبارزات پیگیر و قهرمانانه مردم ویتنام بود، و نیز شناخت ماهیت واقعی حکمرانان کاخ سفید توسط توده های وسیع مردم که موجب بوجود آمدن جنبش ضد جنگ گردید.

در ماه آوریل ۱۹۶۵، جانسون درگیری وسیع نظامی آمریکا را در ویتنام جنوبی آغاز کرد. هزاران نفر سرباز به ویتنام جنوبی اعزام شدند و صدها هزار تنسنت مهمات در خدمت کشتار انقلابیون ویتنامی قرار گرفتند. در پایان این پرونده ۵۴۰۰۰۰ سرباز آمریکایی در ویتنام مشغول به جنگ بودند. جانسون اعلام کرده بود که واشنگتن قصد دارد که "پوست آدم‌های رنگی را با میخ به دیوار بکوبد".

در آن زمان، یکی از افسران ایالات متحده در سایگون، در عکس‌المعمل نسبت به جنش جهانی ضد جنگ که بر علیه حمله آمریکا به ویتنام آغاز شده بود، اظهار داشت: "ما نشان داده‌ایم که تا آن حد قوی هستیم که بتوانیم آنچه را که میخواهیم انجام دهیم بدون آنکه نسبت به عقاید بین‌المللی توجهی کنیم".

ولی درست ده سال پس از آن، یعنی در ۳۱ آوریل ۱۹۷۵، هنگامیکه نیروهای آزادبخش سایگون را اشغال میکردند، آنچه که دقیقاً مانع از تکرار حمله نظامی آمریکا به ویتنام نگردید، اپوزیسیون قوی بین‌المللی نسبت به سیاست ایالات متحده در هندوچین بود.

ده سال مملو از بیماری‌های وسیع و طولانی شهرها و دهکده‌های ویتنام شمالی و جنوبی، ایجاد آسارنگاه‌های مخوف برای نگهداری، شکنجه و کشتار انقلابیون ویتنامی، پروازهای مداوم هزاران بمب افکن B-۵۲، استفاده از بمب‌های ناپالم و ضد پرسنل، اعزام هزاران هزار سرباز همراه با جدیدترین و کشنده‌ترین تجهیزات نظامی قرن بیستم و از طرف دیگر مقاومت قهرمانانه مردم مسلح ویتنام و مبارزات بی‌گیر آنها بر ضد ستام میرالیزم، توجه مردم سراسر جهان را به خود جلب نمود و آنها را نسبت به جنگ خون‌آلود و پلنگ‌گون در ویتنام حساس نمود.

هزاران نفر به خیابان‌ها ریختند تا اعتراض خود را به این کشتار وحشیانه کاخ سفید اعلام کنند. تظاهرات وسیعی در سرتاسر جهان برگزار گردید. صدها هزار نفر در خیابان‌های بزرگ‌ترین شهرهای جهان از جمله توکیو، ملبورن، برلین، مکزیکو و پاریس به تظاهرات پرداخته و از حق خودمختاری ملت ویتنام دفاع کردند. وسیع‌ترین تظاهرات در خود آمریکا برگزار گردید. تظاهرات کنندگان خواستار خروج بی‌قید و شرط نیروهای آمریکایی از ویتنام شدند. شدت فشار افکار عمومی به حدی بود که حتی بعضی از بورژواهای لیبرال نیز برای حفظ پرستیژ خود مجبور به شرکت در این تظاهرات شدند.

انقلابیون سراسر جهان نیز اعلام کردند که وظیفه عمده آنها دفاع از مبارزین ویتنامی و سازمان دادن هر چه بیشتر به جنش ضد جنگ است. چه‌گوآرا اعلام نمود که برای دفاع هر چه بیشتر از انقلاب ویتنام می‌باید جبهه‌های جدیدتری علیه امپریالیزم ایجاد کرد. وی در سال ۱۹۶۷ گفت: "دو سه... چندین ویتنام به وجود آورید".

سرانجام پتانسیل انقلابی این انترناسیونالیزم کارگری که ویتنام بخشی از آن بود، بورژوازی آمریکا را مجبور به عقب نشینی کرد. حکومت آمریکا به یک سلسله مانورهای سیاسی دست زد که نتیجه حاصله دتانت با چین و شوروی و عقد قرارداد "طلح" پاریس بود. بورژوازی آمریکا امیدوار بود که بتواند با عقد این قرارداد، مدتی زمان برای خود خریده، از گسترش جنبش ضد جنگ در کشور خود جلوگیری کند و با همکاری بورکراسی های مسکو و پکن روحیه مبارزین ویتنامی را تضعیف کرده و سپس یکبار دیگر حمله نظامی خود را به مبارزین از سر گیرد.

نیسو رئیس جمهور مخلوع ویتنام جنوبی در آخرین نطق تلویزیونی اش به این موضوع اشاره ای کامل کرد. بنا به اظهارات او، نیکسون قول داده بود که نه تنها اعزام وسایل جنگی آمریکایی را به ویتنام همچنان ادامه دهد، بلکه "در صورت لزوم" یکبار دیگر سربازان، بمب افکن ها و بطور کلی ماشین جنگی آمریکا را وارد ویتنام کند.

ولی برای انقلابیون جهان از همان ابتدای امرواض بود که تا زمانیکه امپریالیزم دست نشانده گانش در ویتنام موجود دارند، طلح در این کشور ایستاد نخواهد شد. قرارداد "طلح" پاریس، همان گونه که وقایع بعدی نیز اثبات نمود، آتش بس موقتی بود که می بایست دیر یا زود شکسته شود.

سیاست "ویتنام میزگردن" نیکسون طبل تو خالی ای بیش نبود. نیسو و همکارانش از هیچگونه پشتیبانی توده ای برخوردار نبودند و فقط به جبر ماشین جنگی آمریکا بر سر کار باقی مانده بودند. خروج سربازان آمریکایی از ویتنام پایه های حکومت دست نشانده را تضعیف کرد و در عین حال اگر چه با تخلیه نظامی از ویتنام، نظاهرات خیابانی فروکش کردند ولی روحیه ضد جنگ در آمریکا و کشورهای دیگر سرمایه داری ضعیف نشد. نتیجه حاصله جنگ ویتنام، جنبش ضد جنگ و نیسز مشکلات اقتصادی و سیاسی دیگری که در این هنگام بوجود آمدند، آغاز عدم اعتماد عمیق مردم این کشورها به دولت های خود بود که در آمریکا ماحرای واترگیت و استعفای نیکسون را بوجود آورد.

به این ترتیب، هنگامیکه نبرد دوباره آغاز گردید، بورژوازی آمریکا با درگیری با اثرات عمیق افتضاح و ارتکیت، تورم مالی، بیکاری و سایر بحران های داخلی و خارجی بود و توانایی ریسک یک دخالت نظامی دیگر در ویتنام را نداشت. هنگامی که جرالدفورد از کنگره آمریکا خواست تا بودجه کمک نظامی دیگری را برای نجات حکومت تیوتصویب کند، نمایندگان بالاچارای مخالف دادند. در واقعیت امر، رای مخالف نمایندگان کنگره آمریکا به تقاضای جرالدفورد، به منزله رای اجباری بزرگترین و بر قدرت ترین دولت سرمایه داری جهان به پیروزی مسردم ویتنام بر امپریالیزم بود.

با عدم توانایی واشنگتن در کمک موثر نظامی به حکومت دست نشانده خود در ویتنام
ناتوانایی حکومت تیو نیزگاملا نمایان گشت. اعزام آخرین کمک های نظامی
آمریکه به حکومت تیو در آخرین روزهای پیش از سقوط سایگون، تلاشی بی ثمر بود.
یک ژنرال، سازشسته آمریکایی که آخرین تلاش های بی رمق حکومت تیورا زیر نظر
داشت، در مورد اعزام این کمک ها به سایگون اظهار داشت: "ما ممکنست که دریا بیم
تنها نتیجه حاصله از این کار، مسلح نمودن ویتنام شمالی با برخی از تجهیزات
سنگین و کران بهای نظامی بوده است."

در واقع نیز چنین بود. خبرنگار نیویورک تایمز در تاریخ ۲۹ مارس، یعنی
یکماه پیش از آنکه نیروهای آزادیبخش ویتنام، سایگون را آزاد کنند، گزارش
داد: "تخمین زده شده است که نیمی از ارتش یک میلیون و مدهزار نفری سایگون
یا فرار کرده اند، یا توسط نیروهای آزادیبخش دستگیر شده اند و یا بعنوان
یک نیروی جنگنده از هم متلاشی گشته اند."

با ادامه پیشروی نیروهای آزادیبخش، کل ارتش دست نشانده از مبارزه
دست کشید. خرابی روحیه سربازان تیو، اغتشاش درون ارتش او و نیز عدم
توانایی حکومت دست نشانده در جلب هرگونه پشتیبانی توده های ممکنه آنچنان
بود که نیروهای آزادیبخش، تمام ویتنام جنوبی را بدون آنکه هیچگونه جنگ
عمده ای اتفاق بیفتد، آزاد کردند. آزادی ویتنام، پیروزی قاطع مردم این
کشور پس از سی سال مبارزه بیکسیر بود و عاقبت جنگی که توجه یک نسل را در جهان
خود جلب کرده بود، به نفع ستمدیدگان و انقلابیون جهان خاتمه یافت ...

سارا مقدم

سازمان ملل متحد در خدمت امپریالیزم

حمله نظامی اخیر آمریکا و متحدانش به کویت و عراق برای "رهایی" کویت، تحت لوای مصوبات سازمان ملل متحد تحقق یافت. این نخستین بار نیست که امپریالیست‌ها از سازمان ملل برای هدف‌های مآر حواشیانه و ضدانسانی خود استفاده کرده‌اند. برخوردی احتمالی به تاریخچه این سازمان به شناختن بیشتر آن کمک می‌کند.

"سازمان ملل متحد" نامی بود که در اول ژانویه سال ۱۹۴۲ از طرف حکومت‌های آمریکا، انگلستان و شوروی که در جنگ جهانی دوم رهبری نیروهای متفقین را تشکیل می‌دادند اتخاذ گردید. در اکتبر سال ۱۹۴۳، وزیران خارجه این کشورها، به اتفاق نماینده‌ای از جانب رژیم‌های نازی حکم درجین توافق کردند که پس از اتمام جنگ "... تشریک مساعی به منظور سازماندهی و حفظ صلح و امنیت ادامه خواهد یافت".

اما کلیه این لفاظی‌ها و سخن‌پراکنی‌های خوش‌ظاهر در باره صلح تغییری در هدف‌های واقعی قدرت‌های بزرگ نداد. انگلستان و فرانسه مصمم بودند که میراث طوری‌های مستعمراتی خود را بدون کم و کاست حفظ کنند. به همین جهت در حالی که این دو کشور سخن از "صلح" در سازمان ملل می‌گفتند، فرانسه درگیر جنگ استعماری در هندوچین و الجزایر بود و انگلستان نیز تلاش میکرد تا مبارزات ضد امپریالیستی توده‌های هند، کنیا، مالایا، عدن و کشورهای دیگر را سرکوب کند.

از سوی دیگر، واشنگتن هم بنوبه خود از جنگ‌های مستعمراتی متحدینش حمایت می‌کرد و در عین حال آماده می‌شد تا پس از اتمام جنگ، خودهای آنها را اشغال کند.

در این میان سازمان ملل بحای اینکه با تحا و زگران امپریالیست مخالفت کند و از آنها بخواهد که نیروهای نظامی خود را از مستعمرات خارج کنند، به مخالفت با انقلاب‌های کشورهای مستعمره پرداخت. تنها حمله نظامی آمریکا به کره زیر پرچم سازمان ملل انجام گرفت و در اوایل سال ۱۹۶۰ نیروهای "حافظ صلح" سازمان ملل طغیان ضد امپریالیستی مردم کنگو را درهم کوبیدند. لکن امروز اکثر کشورهای عضو سازمان ملل مستعمرات پیشین هستند که استقلال خود را پس از تشکیل این سازمان بدست آوردند. بنابراین سوال مطرح می‌شود که آیا با در نظر گرفتن این حقیقت که کشورهای نیمه مستعمره و کشورهای "کارگری" در حال حاضر اکثریت "مجمع عمومی" سازمان ملل را تشکیل می‌دهند، تغییری در ماهیت آن پیدا شده است؟

این موضوع واقعیت دارد که مجمع عمومی سازمان ملل در مواردی مشخص به منزله تریبونی برای افشاء و محکوم کردن جنایات قدرت های امپریالیستی بیکار رفته است. مثال هایی از این موارد عبارتند از: سخنرانی یا سرعرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین در این مجمع، قطعنامه هائی که مجمع در محکوم نمودن حکومت استعماری ایالات متحده بر پر توریکو اتخاذ کرده است، سخنرانی فیسدل کاسترو در مجمع عمومی سازمان ملل. بعنوان ریاست موقت کشورهای غیر متعهد در دفاع از نهضت های آزادیبخش جهان و بر علیه ظلم های اقتصادی و سیاسی نظام امپریالیزم...

اما مسأله اصلی اینجاست که فقط شورای امنیت سازمان ملل اختیار عمل دارد. شورای امنیت توسط پنج عضودائمی آن کنترل می شود که هر یک دارای حق وتو نسبت به تصمیمات شورا هستند.

این موضوع که کنترل واقعی سازمان ملل در دست کیست بیش از هر مورد دیگری در ارتباط با آفریقای جنوبی روشن شده است. با وجود اینکه مجمع عمومی سازمان ملل مکرراً قطعنامه هایی بر علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی صادر کرده است، ولی بخاطر حق وتوی انگلستان، فرانسه و ایالات متحده این قطعنامه ها هرگز به مورد اجرا گذارده نشده اند.

در حقیقت سازمان ملل به این علت که ظاهری نسبتاً مستقل تسر دارد در مواردی مانند خاور میانه و جنوب آفریقا که دخالت مستقیم امپریالیست عملی ممکن یا مقرون به صرفه نبوده، بعنوان یک وسیله موثر تر برای سرکوبی مبارزات مورد استفاده قرار گرفته است.

خلاصه مطلب اینکه سازمان ملل تحت سلطه همان قدرت های امپریالیستی است که خودبزرگترین خطر برای صلح جهانی شمار می روند.

توافقات بین این حکومت ها هرگز در گذشته به برقراری صلح نیا نجا میبده و در آینده نیز نخواهد انجامید. کشش سودجویی قدرت های امپریالیستی آنان را محسوسه تلاش های بی پایان برای یافتن بازارها، منابع ارزان مواد خام و مناطقی می کند که برای سرمایه های آنان سودهای کلان بهمراه داشته باشد. لزوم حفظ و توسعه این ثروت ها است که امپریالیست ها را وادار به خشونت و تجاوز دائمی نسبت به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و همچنین کشورهای "کارگری" که صرف وجودشان خطری برای نظام سرمایه داری است - می کند. ویتنام نمونه بارزی در این زمینه بود.

اما چرا اینگونه تخاصات شیرازه سازمان ملل را از هم نپاشیده است؟

اغلب کشورهای که قبلاً مستعمره بودند و اکنون در سازمان ملل عضویت دارند کشورهای سرمایه داری هستند. این کشورها اگرچه احتمالاً دست به اقداماتی زده اند که هدفشان کسب یک استقلال نسبی برای سرمایه داران بومی خودشان بوده، لکن هنوز از نظر اقتصادی زیرسلطه امپریالیزم قرار دارند. بنا براین کشورهای مزبور، در مقابل منافع کارگران و دهقانان، از منافع امپریالیزم جهانی و طبقه سرمایه داران بومی دفاع می کنند.

به همین دلیل است که این حکومت ها، بر غم سخرانی های ضد امپریالیستی در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل که ممکن است باعث محبوبیت آنها بین مردم کشورهایشان بشود، ناگزیر همواره با راه حل های امپریالیستی - خواه در مورد آفریقای جنوبی، خواه در مورد هندوچین و یا عراق - توافق می کنند.

اگر سازمان ملل در خدمت منافع امپریالیست ها نباشد، قدرت های امپریالیستی بدون لحظه ای فوت وقت آنرا از هم می پاشانند و کمک های مالی خود را به آن قطع می کردند. سازمان ملل به قدرت های امپریالیستی و حکومت های دست نشانده آنان این امکان را می دهد که خود را بعنوان جویندگان خوش نیست صلح جا بزنند. دروغ فریبنده ای که سازمان ملل را وسیله ای برای حفظ صلح جهانی معرفی می کند بخشی از همان ایدئولوژی است که حاکمیت سرمایه داری را مصون نگه می دارد.

شوروی و چین هم در خدمت همین اهداف قرار گرفته اند.

آذربایجان

ادامه صفحه ۲۱

در میان توده ها، از اینکه تنها نیروی است که می تواند از انفجار اجتماعی جلوگیری کند، برای مذاکره و پیشبرد اهداف استفاده می کند.

اما قبول مرزهای فعلی و تحدید مبارزه در چارچوب این مرزها، به معنای قبول مبارزه در میدان و شرایطی است که امپریالیزم تعیین کرده است. به معنای افتادن در دامی است که استعمار قبل از ترک منطقه زیر پای جنبش گسترده است.

تنها راه نجات از این دام، اتخاذ سیاستی است که بتواند مبارزات رهایی بخش فلسطینیان را به مبارزات ضدیکتاتوری و ضد سرمایه داری مایر زحمتکشان و کارگران منطقه پیوند بدهد و این نیروی عظیم را شکلی یک پارچه و سراسری علیه امپریالیزم، صهیونیزم و دولت های بورژوازی محلی سازمان بدهد. قدرت و پیروزی مردم فلسطین در گرو چنین جهت گیری است ...

ه. پرورش

مبارزات مردم فلسطین و نقش امپریالیزم در خاور میانه

مبارزات مردم فلسطین از بدو تشکیل دولت اسرائیل تا کنون پیگیرانه ادامه داشته است. بعد از هرتسکمی، جنبش فلسطین بشکلی دیگر و در جایی دیگر سر بلند کرده است. جنبش خود بخودی معروف به "انتفاضه" یا "انقلاب سنگها" در مناطق اشغالی ("کناره غربی" و "نوار غزه") که در دسامبر ۱۹۸۷ بدنیال یک تصادف بین چند جوان فلسطینی و یک گشت ارتش اسرائیل شکل گرفت، پس از گذشت ۳ سال و با وجود سرکوب شدید توسط دولت اسرائیل هنوز از پاننشسته است.

مدها کشته، هزاران دستگیری و خانه خرابی های بیشتر، نه تنها باعث فروکش مبارزه نگشته است، بلکه برعکس موجب پیشروی بیشتر آن در تمامی مناطق اشغالی شد. شرکت وسیع زنان در این مبارزه، اعتصابات مداوم کارگران، تشکیل کمیته های خلقی، تعطیلی مرتب و سازمان یافته مغازه ها و مدارس، گسترده روستاییان و دهقانان خملت توده ای بی نظیری به این جنبش داده است. این جنبش اکنون به مماله سیاسی مهم و افشاگرانه ای علیه اسرائیل تبدیل شده است.

در حالیکه بین بست سازمان های مسلح فلسطینی با شکست نظامی در لبنان (۱۹۸۳) به اوج خود رسیده بود، تصفیه حساب های خونین مابین این سازمان ها شدت میگرفت و اردوگاه های آوارگان فلسطینی به مثابه یکی از میدان های این نبردها، آرزو بر ضربات کشنده گروه های مسلح ارتجاعی (نظیر امل و حزب الله) خلاصی نداشت، خیزش توده ای "انتفاضه" جان تازه ای به مبارزه فلسطینیان بخشید. سازمان های توده ای نظیر سازمان آزادیبخش فلسطین دوباره به صحنه سیاسی گشاده شدند و برای مدتی حتی یک رهبری رادیکال و خودجوش از درون خود این جنبش سر بر آورد.

برای درک بهتر مسائل و مشکلاتی که جنبش فلسطین با آنها روبروست از یک سو، و حجم انداز و امکانات پیروزی آن از سوی دیگر، باید نخست نظر کوتاهی به تاریخ معاصر فلسطین و خاور میانه بیفکنیم:

* * *

تاریخ خاور میانه بشدت موثر از دخالت های دولت های امپریالیستی در این منطقه است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی برای حفظ راه زمینی و دریایی از اروپا به هندوسیس متعاقب گشفت منابع نفتی به قصد تماحب این منابع انجام می گرفت.

مرزهای امروز خاور میانه کم و بیش بعد از پایان جنگ جهانی اول توسط دولت های امپریالیست پیروزمند تعیین شدند. برخلاف وعده ای که دولت انگلستان برای جلب حمایت قبایل عرب بر علیه آلمان مبنی بر ایجاد یک دولت بزرگ عربی در تمام خاور میانه به حسین، مفتی مکه، داده بود، فرانسه و انگلستان خاور میانه را بین خود تقسیم کردند، سپس مجددا هر کدام مناطق نفوذ خود را به دولت های متعدد تبدیل کردند. تمامی این مرزها، بنا به ملاحظات استراتژیک دولت های امپریالیستی بارها تغییر کردند. ملاحظاتی مانند مسیر عبور راه آهن (امثال اردن)، تغییر رابطه دیپلماتیک بین دو دولت (مثلا فرانسه و ترکیه)، و مخصوص دورنگاه داشتن توده های عرب از مناطق نفت خیزی که هر روز اهمیت بیشتری یافت، بارها باعث جابجائی مجدد تقسیمات مرزی شد.

اما مرزهایی که صرفا با زتاب توازن قوا میان نیروهای امپریالیستی متفاوت بود، از همان آغاز مورد اعتراض مردم منطقه، چه آنها که ظاهرا دولتی از آن خود داشتند (شورش در مصر، عراق و سوریه)، و چه آنها که از هر نوع شناسایی ملی محروم شده بودند (مانند کردها) قرار گرفتند. حوات امپریالیزم به این اعتراضات، سرکوب بود.

در همین سالهاست (۱۹۱۷) که بعلاوه، انگلستان قول تشکیل یک "مجلس ملی یهود" در فلسطین را به صهیونیست ها میدهد. امپریالیزم با این کار نشان می دهد که نه تنها برای حفظ سلطه خود از دامن زدن به تفرقه و اختلافات ملی موجود غفلت نمی ورزد، بلکه هر جا لازم شد دست به خلق اختلافات و مخاصمات ملی جدید نیز می زند.

بعدها، استقلال سیاسی دولت های منطقه نیز، تحت فشار نظامی و اقتصادی امپریالیزم، در چارچوب همین مرزها انجام گرفت. با اعلام وجود دولت صهیونیستی اسرائیل در فلسطین، در سال ۱۹۴۸، بدنیال سال ها قتل عام فلسطینیان، سیاست "تفرقه انداز و حکومت کن" به کمال قوت خود می رسد.

در این دوره، ایجاد دولت اسرائیل برای امپریالیزم آمریکا اهمیت خاصی دارد. با توجه به تاریخ گذشته منطقه، اسرائیل دولتی خواهد بود که با لاجبار با تمام خلقها و دولت های منطقه وارد مبارزه خواهد شد و بدون پشتیبانی و کمک آمریکا این دولت آینده ای نخواهد داشت. به این ترتیب، امپریالیزم آمریکا ژاندارمی در منطقه ایجاد کرده است که حیاتیست بطور کامل به حمایت آمریکا وابسته است. لازم به تذکر است که در دهه های نخست موجودیت دولت اسرائیل، این "سویال دمکرات" های اسرائیل بودند که نقش کارگزاران امپریالیزم را به عهده گرفتند. آنها بلافاصله پس از اعلام استقلال وارد جنگ با دولت های عرب هم -

حوار شدند و بخشی از مناطقی را که قرار بود (طبق تصمیم سازمان ملل) به یک دولت مستقل فلسطینی تعلق گیرد تصاحب و اعراب را از آن اخراج کردند.*

اما در مقابل، دولت های عرب نیز هیچ گاه نخواستند از جارجوب مورد قبول امپریالیزم خارج شوند. مبارزات "مدامپریالیستی" آنها هرگز شامل شناسائی حق تعیین سرنوشت تمام مردم منطقه نمی شود. خواست ایجاد یک دولت واحد عربی هم، آنجا که از طرف این حکومت مداران عرب طرح شده (ناصر در مصر، مدام حسین در عراق یا حافظ الاسد در سوریه) عوامفریبی بیش نبوده است. هیچ کدام سعی در بسیج توده های مردم، بالای سردولت ها، نکرده اند و همه شان منافع دستگاه دولتی که نمایندگی آنها دارند را برخواست توده ها برای اتحاد ترجیح می دهند. برای مثال، حزب بعث که برای ایجاد دولت متحد عرب از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس فعالیت می کرد و در دو کشور سوریه و عراق اهمیت قابل ملاحظه ای یافت، بلافاصله به دو شاخه، سوری و عراقی تبدیل گشت که با دفاع از منافع دولت خودشان در مقابل هم قرار گرفتند.

جدازعمل رهبران، اما، خواست "وحدت اعراب" در میان توده های عرب خاورمیانه، توده هایی که احساس می کنند در مقابل دشمن واحدی قرار دارند و نیازمند اتحادند، بشدت وجود دارد. وجود نیروهای مبارز و مسلح فلسطینی در منطقه، این خواست را بیش از پیش دامن زده و به مسأله سیاسی مهمی بسرای تمام این دولت ها تبدیل گردیده است.

در نتیجه اشغال و فشار دولت اسرائیل و ویرانی دهات عرب نشین منتج از آن، عده زیادی از فلسطینی ها به سایر کشورهای عربی پناهنده شدند. در جنگ های بعدی نیز هزاران جنین واقعه ای تکرار گشت. با پیوستن این پناهندگان به مبارزین فلسطینی، بخصوص پس از جنگ ۱۹۶۷، سازمان های سیاسی - نظامی فلسطینی اهمیت و نفوذ زیادی پیدا کردند. برای اولین بار در تمام دولت های عرب خاورمیانه نیروی سیاسی سراسری ایجاد شده بود که می توانست تبدیل به قطبی شود که تمام توده های فقیر عرب را حول خود متشکل، بسیج و مسلح کند. مبارزات چند دهه ساله این توده ها علیه امپریالیزم تجلی خود را در مبارزات فلسطینیان علیه اسرائیل می یافت. توده های عرب به مبارزین فلسطینی به عنوان ارتش واقعی اعراب نگاه می کردند. و به این ترتیب، خطر یک جنبش سراسری در خاورمیانه بر علیه امپریالیزم و دیکتاتوری های دست نشانده محلی آن، به یک امکان واقعی تبدیل می شد...

* آنچه را که باقی مانده بود نیز مر و اردن بخود ملحق کردند...

به همین علت است که دولت‌های عرب از یک سو سعی دارند سازمان‌های فلسطینی را تحت کنترل خود بگیرند و از سوی دیگر هرگاه این سازمان‌ها نفوذی تعیین‌کننده یافته‌اند، نگران شده، دست به سرکوب آنها زده‌اند.

در سپتامبر ۱۹۷۵، معروف به سپتامبر سیاه در اردن، ارتش به مبارزه با فلسطینی حمله ور می‌شود و با وجود مقاومت قهرمانانه آنان، صدها مبارز را به قتل می‌رساند. پس از این کشتارها، رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین با وساطت جمال عبدالناصر با ملک حسین پادشاه اردن صلح می‌کند.

در لبنان، بعد از کودتایی که فالانژها (گروه فاشیستی وابسته به بورژوازی مسیحی این کشور) سازمان دادند، واکنش متحد توده مردم لبنان و مبارزین فلسطینی، نه تنها فالانژها که ارتش لبنان را نیز وادار به عقب نشینی کرد. اما هنگامیکه این جنگ داخلی - که توسط بورژوازی لبنان آغاز گشته بود - داشت باشکست نیروهای نظامی بورژوازی پایان می‌گرفت، سوریه به نفع فالانژها وارد میدان شد و جنبش توده‌ای در لبنان را سرکوب کرد. بر اثر این سرکوب، فالانژها جان تازه‌ای گرفتند و این بار خواهان خروج ارتش سوریه از لبنان گشتند، اینجا بود که ارتش سوریه صرفاً برای درتصاحب نگاه داشتن بخشی از لبنان وارد جنگ با فالانژها شد... این‌ها همه فرصتی طلایی برای اسرائیل فراهم ساخت تا برای اشغال بخشی از لبنان و کامل کردن سکوب فلسطینیان وارد این جنگ شود.

سیاست رهبران جنبش فلسطین در تمام این تخصصات، امتناع از رودررویی با دیکتاتوری‌های عرب و عدم دفاع از مبارزات توده‌های ستمدیده عرب در این کشورها بوده است. رهبران جنبش فلسطین سعی در قبولاندن این سیاست دارند که مبارزه فلسطینیان صرفاً مبارزه‌ای بر علیه اسرائیل برای ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی است. علیرغم آنکه آنها خوب می‌دانند دولت‌های عرب چگونه خطری برای جنبش فلسطین دارند، کمک و اشکاء بردولت‌های عرب را بر حمایت فعال توده‌های عرب ترجیح می‌دهند.

اینکه با این سیاست، جنبش کل خلق‌های عرب و هم فلسطین، نتوان واقعی خود را از دست می‌دهد، اینست که تاریخ معاصر نشان داده که بدون شرکت فعال توده‌های مردم در مبارزه، ارتش کشورهای عربی به تنهایی یاری مقاومت در برابر ارتش اسرائیل و امپریالیسم را ندارند، گویا مسأله این رهبری نیست، همانند تمام سیاست‌مداران بورژوازی، چه آنها که در راس قدرتشند و چه آنها که از قدرت بی بهره‌اند، رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین از نفوذ خود

باقی در صفحه ۱۷ »

تزهائی درباره دولت صهیونیستی اسرائیل



دولت صهیونیستی اسرائیل بازوی امپریالیزم و مهم‌ترین دژ نظامی آن در منطقه خاور میانه است که با جنگ و سرکوب بنا شده و تا به امروز ادامه یافته است. تزهائی Nathan Weinstock انقلابی یهودی‌الامل ساکن اسرائیل، که پس از جنگ‌ها و تصرفات ۱۹۶۷ در کتاب "صهیونیسم علیه اسرائیل" ارائه شده‌اند، در واقع ادعای نام‌های تاریخی و افشاگرانه علیه دولت صهیونیستی است که از طریق جدل با نظریاتی که سعی در توجیه این دولت دارند، ماهیت واقعی آنرا آشکار می‌سازد. علیرغم گذشت زمان این تزهائونوزا اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرده‌اند. در زیر ترجمه بخشی از آنها را که مفید دیدیم به خوانندگان دفترهای کارگری سوسیالیستی تقدیم می‌داریم.

ارائه این ترجمه الزاماً به معنای توافق ما با تمام منظرآت نویسنده نمی‌باشد.

تمام زیرنویس‌ها از سوی مترجم اضافه شده‌اند.

=====

صد می‌گویی یک ایدئولوژی نژادپرستانه می‌باشد که علیه یهودیان متوجه است. با این ایدئولوژی باید با حمله به ریشه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و روانی نژادپرستی مبارزه کرد. نژادپرستی نه امری محتوم و مقدر است، نه امری اجتناب‌ناپذیر و مرموز، و ضدیهودیکری نیز تنها یکی از اشکال آنست؛ گولی‌ها نیز - که هنوز در کشور ما از رفتار توهین‌آمیز و تعدی و احاف‌در رنجند - بطور توده‌ای توسط نازی‌ها قلع و قمع شده‌اند. امروز در اروپای غربی شاهد رشد مجدد نژادپرستی، بخصوص علیه کارگران خارجی و بیش از همه علیه کارگران شمال آفریقایی می‌باشیم. آگوش برای تفرقه‌افکنی در طبقه کارگر + تعفن استعمارگراییانه). مبارزه موثر علیه نژادپرستی، همانا براندازی نهادهای اجتماعی است که مولد آنست...

=====

فدصهیونیزم به مبارزه علیه جنبش صهیونیستی (از ریشه لغوی صهیون، تپه اورشلیم) اطلاق می شود که در قرن ۱۹ تولد یافته و قمد دارد یهودیان را به هدف ایجاد یک دولت تک نژادی یهودی ، در تقابل با مردم بومی فلسطین گردهم آورد. در عمل صهیونیزم خود را به شکل اخراج یا راندن اکثریت مردم فلسطین که به شرایط یک زندگی پناهندگی نزول داده شده اند، بروزمی دهد. این سیاست هنوز در دست تعقیب و اجراء است (اخراج و تشویق به کوچ مردم کناره غربی در مه و ژوئن ۱۹۶۷) ، و نقل قول زیر از Weitz رئیس اداره مهاجرت نگاه یهودی طرفدار اسرائیل شاهده است :

"تنها راه حل ممکن ایجاد یک فلسطین یا حداقل فلسطین غربی، بدون اعراب است (....) وهیج راه دیگری وجود ندارد مگر انتقال تمام اعراب به کشورهای همسایه ، انتقال همه آنها به خارج از اینجا . نباید حتی یک دهکده ، یک قبیله ((عرب)) باقی بماند و این انتقال باید به سمت سوریه و عراق هدایت شود ..."

(۲۹ سپتامبر ۱۹۶۷)

مبارزه علیه نهادها و سیاست های اسرائیل ، بنابراین ، مبارزه ایست خداستعماری برای اعاده حقوق ملی فلسطینیان در وطن شان .

=====

اسرائیل نه تنها برای اعراب فلسطین ستم روا می دارد ، بلکه علاوه بر آن ، هیچ کمکی نیز به محو نژادپرستی ضد یهود نمی رساند . چرا که قبل از همه ، خدا می گری هیچ ربطی به وجود و یا عدم وجود یک دولت یهودی ندارد (....) علاوه بر آن ، رهبران صهیونیست با معرفی اغراق آمیز خود بعنوان نماینده یهودیت جهانی - در حالیکه $\frac{۶}{۷}$ یهودیان جهان خارج از اسرائیل زندگی می کنند - و با دامن زدن به نظریه دایر بر هم بستگی بی قیود و شرط یهودیان تمام دنیا با اسرائیل در افکار عمومی جهانیان ، در واقع خود محرک خدا می گری هستند . این بخصوص در مورد کشورهای عربی صادق است که در آنها هر پیروزی نظامی اسرائیل باعث بروز عکس العمل علیه جامعه یهودیان بومی می گردد ، که به این صورت ، علیرغم میل خود گرفتار سیاست امپریالیستی دولت عبری می شوند .

=====

اسرائیل زاده جورج وستم هیلتری نیست ! پایه های استعمار صهیونیستی فلسطین در طی ۲۵ سال آخر قرن ۱۹ ریخته شد (اولین موج مهاجرین در ۱۸۸۲ به اینجا آمدند) . در هر صورت فلسطین هرگز قادر به پذیرش ۶ میلیون یهودی کشته شده توسط رژیم نازی نبود . بعلاوه ، اینکه یهودیان فلسطین از قتل عام نجات

یا فتندنه به برکت سکونت در سرزمین مقدس ، بلکه تنها به این دلیل بود که خوش-
 بختانه هیتلر نتوانست خاور میانه را به تسخیر خود درآورد . (همانطور که یهود-
 یان در آمریکا و انگلیس نیز گذشته نشدند) . مسوولان واقعی قتل عام "دموکراسی" های
 غربی اند که بطور سیستماتیک مرزهای خود را بر روی قربانیان فاشیسم بستند .
 اما در مورد رهبران صهیونیست ، آنها هرگز در مامات با رهبران ضد یهود برای
 رسیدن به اهدافشان تردید به خرج ندادند (مثلا مذاکرات هرزل* با Von Plehve
 سازمانده قتل عام یهودیان در روسیه تزاری ، همکاری جابوتینسکی با جلاده یهودی
 Petlioura ، تماس صهیونیست های "تحدید نظر طلب" با موسولینسکی** و
 پیلسودسکی*** ، توافق معروف به " Haavara " از جانب سازمان صهیونیست
 برای ایشوروم برای خارج کردن ثروت های یهودیان آلمانی) .

=====

در اینجا ضرورت است افسانه مضحک حقوق با صلاح تاریخی یهودیان بر فلسطین را
 نیز رد کنیم . حتی قبل از فتح Judée توسط روم (۷۰ سال پس از میلاد مسیح)
 ۷۵% جمعیت یهودیان خارج از فلسطین می زیستند . جامعه یهودیان بومی بتدریج
 طی قرن های بعدی توسط مردم همجوار (مانند Nabateen ، Philistins ،
 فنقیان ... و سایر خلق های شرق قدیم) جذب گشتند . امری که باعث شد ، برخلاف
 آنچه امروز شایع است ، فلسطینیان امروز (علیرغم اختلاط های زیاد) در واقع
 تا حدی اخلاف عبرانیان باشند . علاوه ، اگر یهودیان بر فلسطین حقی داشته
 باشند ، چرا اعراب بر اسپانیا ویا سیبیل که زمانی بخشی از امپراطوری اسلامی
 بود ، حق نداشته باشند ؟

=====

مقاومت فلسطینی ها در مقابل مهاجرت یهودیان (و این شامل یهودیان شرقی
 که در کنگره سوری - فلسطینی سال ۱۹۱۹ شرکت داشتند نیز میگردد) ، از همان بدو
 عملیات صهیونیستی و بخصوص پس از سال ۱۹۰۸ خود را بروز داد . این مقاومت



* هرزل نام بنیان گذار جنبش صهیونیستی است .

** موسولینی (۱۹۴۵-۱۸۸۳) رهبر دولت فاشیستی ایتالیا ، متحد آلمان نازی در
 جنگ جهانی دوم بود . پس از ترک صفوف سوسیالیست ها ، در ۱۹۱۹ ، حزب فاشیست
 ایتالیا را بنیان گذاشت . در ژوئیه ۴۳ پس از سرنگونی دولت ، دستگیر شد .
 *** مارشال پیلسودسکی یکی از شخصیت های ملی گرا و دکمونیست لهستان بود
 که پس از جنگ جهانی اول دولت استقلال یافته لهستان را رهبری کرد .

از طریق آزار و اذیت علیه مهاجرنشین های یهودی توسط کشاورزان رانده شده از زمین و توسط شورش های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ که بخشی از قیام عمومی مردم عرب (سوری، عراق، مصر) علیه سلطه فرانسوی - انگلیسی بود و سپس توسط ناآرامی های ۱۹۲۹ و بخصوص اعتصابات و تظاهرات خیابانی علیه سیاست صهیونیستی انگلستان در طی سالهای ۱۹۳۰، ادامه یافت. این پایداری در ۲۹-۳۶ با اعتصاب عمومی ۶ ماهه ای که شورش عمومی روستاها را دنبال داشت، به اوج خود رسید، شورش که بدست نیروهای انگلیسی که شدیداً توسط میلیس صهیونیست باری میشدند (۰۰۰) به خون کشیده شد. بقول پرفسور Y. Baver، این شورش "آخرین تلاش مردم عرب فلسطین در مقاومت با زور از ورود یهودیان به کشور بود...". گذشت یک نسل لازم بود تا مردم فلسطین بتوانند از عوارض این کشتار وحشتناک (که تلفات آنرا هزار هزار می شمردند) سربلند کنند. برای همین است که مقاومت فلسطینیان در فرجای جنگ جهانی دوم پراکنده بود و تنها پس از ۱۹۶۵ میزانی از گستردگی را بازیافت.

=====

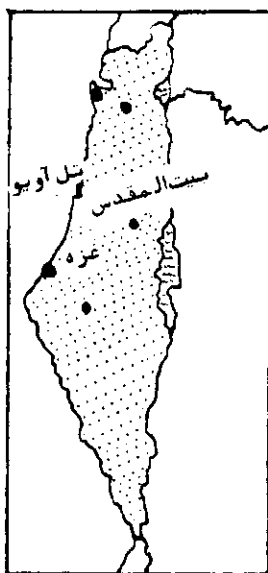
اگر جنبش صهیونیستی موفق به استقرار خود در فلسطین گشت، آنرا قبل از همه به حمایت دولت مردان عثمانی، سپس انگلیسی (بیانیه ۲ نوامبر ۱۹۱۷ بالفور) و از ۱۹۴۷ به بعد به حمایت آمریکا (مدتی نیز شوروی) مدیون است. تشکیل جامعه اسرائیلی به این ترتیب پیامدیک روند استعمارگرانه از طریق کسب و اجباری ساکنان بومی است: "بدون کلاه خود و توپ، نمی توانستیم درختسبی بکاریم، یا خانه های بسازیم" (موشه دایان ۱۹۶۹/۷/۴). اما نمی توانیم ساکنین فعلی یهودی دولت اسرائیل را اصول حقایق رهبران صهیونیست شان بدانیم و یادریی آن باشیم که تقاضا پس دهند. تا بودی نهادهای استعماری دولت صهیونیستی نه به مفهوم اخراج و نه به معنی ستم علیه یهودیان اسرائیلی است که باید نتوانند در فلسطین آینده - که امیدواریم در جوار اتحاد جهان عرب... - تولد یابد - سرنوشت مسلی خود را در اتحاد برادرانه با نیروهای انقلابی عرب بطور کلی و با فلسطینی ها بطور خاص، آزادانه انتخاب کنند.

=====

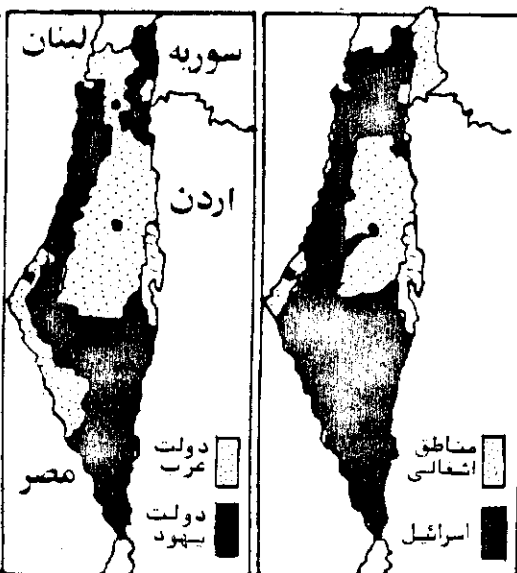
هیچ اعجازی در مورد اسرائیل وجود ندارد! رهبران صهیونیست، پس از چندین دهه برخوردار از حمایت قدرت استعماری بریتانیا، قدرت برتر تکنیکسی و نظامی خود را برای تحمیل تقسیم فلسطین - که یهودیان تنها یک سوم جمعیت آن را تشکیل می دادند - به کار انداختند. (طرح تقسیم مصوبه ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷

سازمان ملل متحد). قبل از اعلام وجود دولت اسرائیل در ۱۵ مه ۱۹۴۸، نیروهای مسلح صهیونیست به نقد بخش عظیمی از سرزمینی را که سازمان ملل به اعراب فلسطینی واگذار کرده بود، تحت اشغال خود در آورده بودند. (اشغال با ف.ا.و...). یادآوری کنیم که قطعنامه سازمان ملل خود، بدون نظرخواهی از فلسطینی ها و علیرغم مخالفت آشکار آنها با تقسیم کشور تصویب شده بود. و اگر اسرائیل تا امروز دوام آورده، به سرکت سر از بر شدن موج سرمایه های خارجی است که در ۱۹۶۸ معادل ۱۰٪ کل کمک های خارجی اختصاص یافته برای تمام کشورهای عقب افتاده را تشکیل می داد. یعنی نسبت به جمعیت در ۱۹۶۹، اسرائیل ۲۰ برابر هر کشور دیگر جهان سومی کمک دریافت کرده است. یکی از اهداف این تزریق دائمی به این ویتترین غرب درخا ورمیانه، کوشش در جهت سد کردن تفادهائی است که در درون خود اسرائیل، طبقات اجتماعی متفاوت و یا یهودیان آسیائی و آفریقائی تهمدست و یهودیان غربی و نسبتاً مرفه را در تقابل با هم قرار می دهد.

فلسطین: قبل از ۱۹۴۷



فلسطین: امروز؟...



طرح تقسیم سازمان ملل: ۱۹۴۷

طرح تقسیم سازمان ملل متحد ۵۵٪ خاک فلسطین را به صهیونیسم واگذار می کرد. اما در زمان تشکیل دولت اسرائیل، نقداً ۸۰٪ فلسطین اشغال شده بود، سیاست اخراج نیز تا آنجا عملی گشته بود که تنها ۱۶۰ هزار عرب در مقابل یک میلیون یهودی باقی مانده بود.

از سال ۱۹۶۷، اسرائیل با اشغال کناره غربی و نوار غزه، دشت گولان و صحرای سینا، به یک قدرت استعماری به مفهوم واقعی کلمه تبدیل شده است. مبارزه مردم غیر- نظامی سرزمین های اشغالی مبارزه ای طبیعی و بحق است علیه اشغالگران خارجی که با استقرار نظام اقتصادی معطوف به برتری اقتصادی اسرائیل و نظام سیاسی سرکوب خشن هرتمایلی به ابراز هویت ملی، نیروی کار و منابع این مناطق را هم به علاوه، مورد استثمار و بهره برداری قرار میدهند (۰۰۰). برگزاری پی در پی "کنفرانس های میلیاردرها" آشکار می سازد که این موسسه استثمار را حتما بیست سرمایه بزرگ بین المللی به حیات خود ادامه می دهد.

=====

اسرائیل یک دولت "سوسیالیستی" نیست*. درست برعکس، محکمترین تکیه گاه امپریالیزم درخاور میانه است. اقتصاد آن تحت تسلط گروه های بزرگ سرمایه داری است و ۱۰% جمعیت اسرائیل همان سهمی از کل درآمد ملی را بخود اختصاص می دهند که ۵۰% مردمی که پایه هر ماحتمای را تشکیل می دهند، کیوتس ها - مهاجرنشین های اشتراکی که تنها ۳% جمعیت را در بر می گیرد - برخلاف تسلیفات غلط عامیانه بهشت کمونیستی نیستند. اقتصاد آنها با وابستگی مستقیم به بخش بانکی (سیستم اعتبارات) به استثمار کار دستمزدی، غالباً کارگران عرب، متکی است، گرایشی که از ۱۹۶۷ به این سوتشدید شده است. این شرکت های اشتراکی کشاورزی نقشی کلیدی در دفاع و اشغال سرزمین های تسخیر شده ایفا کردند و شاید آن، همانا وجود ده ها کیوتسی است که (با برخورداری از حمایت نظامی) در سرزمین های اشغالی جاداده شده اند...

=====

اسرائیل یک دولت دمکراتیک نیست: ** بلکه یک دولت نژادپرست (و وابسته به روحانیون) است که بر پایه اخراج ساکنین بومی، نهادی کردن حق "بازگشت" تمام یهودیان (در حالیکه همین حق از پناهندگان فلسطینی سلب شده است) و سرکوب اقلیت اعراب ساکن در این کشور برپا گشته است. اعراب تحت یک سیستم قانون استعماری استثنائی قرار دارند (قانون دفاع اضطراری مموه ۱۹۴۵، که از قدرت استعماری بریتانیا به ارث رسیده و سپس تشدید شده است. این قانون به

* این بخشی از تبلیغات پوچ صهیونیزم در آغاز مهاجرت ها، برای جلب سبب زحمتکشان یهودی بود. فریبی که چندان نیز مؤثر نیفتاد.

** دولت اسرائیل از نهادهای نوع دمکراسی بورژوازی (پارلمان و ۰۰۰) بر- خوردار است که اما همانند آفریقای جنوبی شامل همه شهروندان نمی شود!!!

مقامات نظامی اجازه میدهد دست به اخراج، حبس در خانه خود، زندانی کردن بدون محاکمه و ضبط زمین بزنند، و ما موران ارتش اسرائیل نیز از این فرصت غفلت نمی ورزند. (وتازه اگر از شکنجه و انفجار غیرقانونی مساکین "مظنون" و..... صحتی به میان نیاوریم). هنگامی که پس از جنگ جهانی دوم، این دستورالعمل های استعماری شامل حال یهودیان فلسطینی نیز میشد (۱۹۴۶)، وزیر دادگستری کنونی اسرائیل، شاپیرا، اعلام کرده که "حتی در آلمان نازی نیز چنین قوانینی وجود نداشت".

=====

صهیونیسم و نهادهای دولت اسرائیل هیچ آینده دیگری جز جنگ برای مردم یهودی اسرائیل به همراه نخواهند آورد. فرآهم آوردن یک راه حل برای جامعه عبرانیان فلسطین، که حق تعیین آزادانه آینده ملی اش را دارد، همانا تضمین ادغام او در یک دنیای عرب رها شده از استثمار انسان توسط انسان است. و این جز پیوستن به این سرد در راه تا مبین یک آینده مشترک در خاور میانه سوسیالیست و متحد، رها شده از مصرات ناشی از سلطه امپریالیستی نیست. در چنین چارچوبی، جامعه اسرائیلیان، همانند تمام اقلیت های غیر عرب خاور میانه (کردها، سودانیان...) خواهند توانست برادرانه به خلق های عرب و قبیل از همه فلسطینیان، که از همین امروز پیشنها دهمزیستی در درون یک دولت مشترک غیر مذهبی (الائیک) و دمکراتیک رابه وی میدهند، بپیوندند.

=====

آرمان فلسطینیان، بنا بر این، همان آرمان یک مبارزه بحق ضد مستعمراتی، بخش جدایی ناپذیری از مبارزه عظیم جهان عرب علیه امپریالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم به سرکردگی ایالات متحده در مقیاس جهانی است. خیسش فلسطینیان نشان آنست که خیل دوزخیان زمین بپا خواسته و اسلحه بدست آمده است سرنوشت خود را به منابه بشر آزاد قالب بریزد. ما بطور کامل با این مبارزه همبسته ایم، چرا که بشارت عصر جدیدی برای جهان عرب - که آنها از هم اکنسوسن بیشتر آزند - را میدهد و از این طریق، در واقع به هدف نهائی رهائی همه بشریت می پیوندد.

=====

ترجمه از: سیما پاشا



روز جهانی زن ۸۰ ساله شد

هشتاد سال است که ۱۷ اسفند، برابر با ۸ مارس، به نام روز جهانی زن شناخته شده است. در این روز در بیشتر کشورها مراسمی برگزار می شود و زنان با شرکت فعال خود در اینگونه مراسم آن را گرامی میدارند. روز زن، قبل از هر چیز، وسیله ای است برای هماهنگی کردن و تقویت مبارزات مشخص زنان. زنان می توانند در چنین روزی یکصدا و مشترکاً خواسته های خود را بیان کرده و در راستای تحقق آنها مبارزه کنند.

اگرچه درست است که بدون اعلام یک روز خاص نیز زنان، بهر حال، بر سر تحقق خواسته هایشان مبارزه کرده و میکنند اما توافق همگانی، که در ارتباط با این روز وجود دارد، می تواند تمرکز و نیروی بیشتری به مبارزات جاری زنان ببخشد.

یکی از خصوصیات عمده ۸ مارس در این است که این روز به ابتکار خود زنان مبارز، و بدون دخالت دولت ها، انتخاب و در اکثر کشورهای دنیا مورد قبول زنان واقع شده است. گذشته از این، برگزاری روز زن در ابعاد جهانی نشاندهنده آگاهی به این امر نیز هست که ستم بر زن و کوشش در جهت براندازی این ستم مختص این کشور و یا آن کشور نیست و، علیرغم آنکه شدت آن در اینجا و آنجا متفاوت است، پدیده ای است جهانی و مربوط به این دوره از رشد جامعه بشری. لذا زنان، با داشتن ملیت های متفاوت، می توانند گامهای مؤثری را همراه یکدیگر علیه این ستم بردارند و، با هماهنگی مبارزات خود و انتقال تجربیاتشان یکدیگر، این مبارزات را توسعه دهند.

ما بمناسبت ۸ مارس گفت و شنودی ترتیب داده ایم با خانم ستاره شهابی که یکی از زنان سوسیالیست هستند.

- ممکن است بگویید روز جهانی زن به ابتکار چه کسانی بوجود آمد؟

- فکر برگزاری یک روز جهانی زن را اولین بار کلارا زتکین * در سال ۱۹۱۰، در جریان دومین کنفرانس زنان سوسیالیست که در کپنهاگ برگزار میشد، پیشنهاد کرد و مورد قبول زنان سوسیالیستی که از ۱۷ کشور دنیا گرد هم آمده بودند قرار گرفت. برگزاری مشترک این روز از سال ۱۹۱۱ آغاز گشت. نخست در چند کشور اروپایی و سپس در سایر کشورها. توافق بر سر برگزاری مشترک این روز، بخصوص از لحاظ پیشبرد مبارزه مشخص زنان در آن دوره، یعنی مبارزه برای کسب حق رأی زنان، اهمیت زیادی داشت و آن را تقویت کرد.

- انتخاب روز ۸ مارس بر چه مبنایی قرار داشت و چه کسانی این روز را انتخاب کردند؟

- انتخاب این روز به تصمیم یک دولت، یا شاه و غیره نبوده، بخاطر سالگرد تولد فلان یا بهمان شخص هم نبوده است، بلکه این روز بمناسبت حمایت از مبارزات زنان کارگر کارخانجات پارچه بافی در

نیویورک انتخاب شد. این مبارزات در ۸ مارس ۱۹۰۸ به تظاهرات مهمی تبدیل شده بود. مبارزات این زنان کارگر، برای ارتقاء سطح دستمزدها و کسب حق رأی زنان صورت میگرفت. بدین ترتیب انتخاب روز جهانی زن در پیوند مستقیم با جنبش کارگری-سوسیالیستی آن زمان انجام گرفت و به این ترتیب بزرگداشت این روز بخشی از سنت جنبش کارگری نیز هست.

«حال اگر به وضع فعلی ایران برگردیم، آیا به نظر شما براه انداختن روز «فاطمه زهرا» به عنوان روز «زنان مسلمان» از جانب رژیم به چه منظوری انجام گرفته است؟

رژیم در تکمیل ممنوعیت برگزاری روز جهانی زن احتیاج به یک نماد (سمبل) جایگزین، حداقل برای زنان طرفدار خودش، داشت. در مجموع میتوان گفت که رژیم با ممنوع ساختن روز جهانی زن و اعلام روز «زنان مسلمان» سه هدف را در مد نظر داشت. اولاً میخواست جلوی شورش زنان را، که ممکن بود در روز جهانی زن اتفاق بیافتد، بگیرد. رژیم میدانند که هر تجمعی از این دست، در کشور اختناق زده ای مانند ایران، که طبقات زحمتکش تحت فشار طاقت فرسایی قرار دارند، فوراً حالت انفجاری و ضد رژیمی بخود می گیرد و رژیم نمی تواند چنین خطری را قبول کند. البته مثالهای تاریخی متعددی نیز برای درک این هراس رژیم وجود دارند، مثلاً اولین جرقه انقلاب کارگری روسیه در ۱۹۱۷ توسط تظاهرات روز جهانی زن زده شد و زنان زحمتکش در این روز در شهرهای بزرگ روسیه تزاری از فرصت استفاده کرده و علیه قحطی، جنگ و... به خیابانها ریختند. ثانیاً رژیم با انتخاب «روز زنان مسلمان» اندیشه فرودستی را به زنان تحمیل میکند. اگر ۸ مارس یادآور برخواستن زنان علیه ستم و تبعیض است، و روزی است که با مبارزات زنان کارگر پیوند خورده، در مقابل روز فاطمه روز تبلیغ در راستای تسلیم به رضای خدا و تسلیم به پذیرش بی حقوقی زنان است. سبلی مذهبی که از طریق آن معیارهای اجتماعی قرون وسطایی درباره زن زنده میشوند. و این سمبل ها تجلیاتی هستند که فقدان حقوق مستقل زنان را اثبات میکنند. در این نوع تلقی اهمیت زن به خود او نیست و بیشتر این مسئله مطرح است که او دختر کیست، همسر کیست و غیره. مثلاً به نسبت های نمایندگان زن مجلس ملاحا با اعضای هیأت حاکمه توجه کنید! برای چنین رژیمی زن مستقل، آزاد و متفکر، پاخاسته و ناراضی از بردگی، در خورشلاق، زندان و سنگسار است. ثالثاً رژیم با اینکارها میخواهد زن ایرانی را منزوی و مبارزه اش را تضعیف کند. سعی رژیم بر این است که با طرح عنوان زن مسلمان و غیر مسلمان، و ایرانی و غیر ایرانی، بین زنان تفرقه بیاندازد. رژیم میخواهد فعالیت زنان ایرانی را از کوشش های سایر زنان جهان جدا کرده و مانع هر ارتباط روشنگرانه و یا همبستگی بین آنها بشود. در حالیکه خود گردانندگان رژیم، در موضع حاکمیت، با سایر حکام از هر مذهب و ملیتی در تماس دایم بوده و مشغول توطئه گیری علیه ستمدیدگان هستند. و در همان حال دیگران را از داشتن هر نوع ارتباط مستقل و همبستگی جهانی محروم و ممنوع می دارند. البته نباید یادمان برود که مقابله با برگزاری روز جهانی زن فقط به رژیم آخوندی منحصر نبوده است. رژیم با اصطلاح «غیرمذهبی» شاهی نیز روز ۱۷ دی را به عنوان روز «زن ایرانی» در مقابل ۸ مارس قرار داده بود و هیچ تجمع مستقلی از زنان را تحمل نمیکرد.

- آیا به نظر شما موقعیت و حقوق زنان در این دور رژیم یکسان بوده است؟

- مسلماً نه. این ها با هم تفاوت هایی دارند. در رژیم شاهی زنان را سنگسار نمی کردند و حجاب اجباری نبود. اما تبعیض علیه زنان و پایمال کردن حقوق آنان در آن دوره هم به شدت وجود داشت. رژیم آخوندی از همین موقعیت بود که کمال استفاده را کرد و در نبود نیروی اجتماعی و تشکیلاتی مدافع زنان بود که توانست ستم بر زن را تشدید کند. قوانین مذهبی مربوط به زن هیچگاه از قوانین اساسی ایران غایب نبوده اند و همیشه بر زندگی زنان تحمیل شده اند. مثلاً سیستم زناشویی و چند زنی که رژیم آخوندی مروج پیگیر آن است، تحت نظام قبلی نیز ممنوع نبود و تنها شامل محدودیت هایی می شد. و با گسترش صیغه و فاحشگی که از تخصص های رژیم آخوندی است اختراع این رژیم نیست. رژیم آخوندی زنان بسیاری را از مشاغل کنار گذاشته اما در رژیم سرمایه داری - غیر آخوندی نیز زنان تنها ۱۱/۳ درصد نیروی فعال شهری را تشکیل می دادند. اکثر زنان صرفاً به خانه داری مشغول بوده و هستند و از زندگی اجتماعی بدورند و بخاطر همین هم، علیرغم سطح آگاهیشان، از نیروی اجتماعی کمی برای کسب حقوقشان برخوردارند. سرکوب تشکلات زنان مبارز نیز تنها مختص رژیم ملای نیست. رژیم شاهی گذشته نیز در چند دهه حکومت خود آنتپان صحنه را از مبارزات زنان پاک کرده بود که در آغاز انقلاب ایران زنان حتی یک سازمان مبارز و مستقل خاص خود نداشتند.

- آیا اصولاً زنان احتیاج به سازمان های خاص خود دارند؟ و یا می توانند در کنار سازمان ها و گروه های مختلف سیاسی به مبارزاتشان ادامه دهند؟

- مسلماً زنان احتیاج به سازمان های خاص خود دارند. به نظر من پیام ۸ مارس این است که ما زنان نباید به صرف زن بودن احساس گناه و شرم و کمبود کنیم، نباید ستم و تبعیض را بپذیریم، باید علیه آن مبارزه کنیم و به این منظور باید گرد هم آییم. یعنی باید خود را سازمان دهیم. هیچکس جز خود ما و بجای ما نمی تواند این کار را انجام دهد. البته ما، در راه آزادی و بدست آوردن حقوق خود، به کمک سایر ستمدیدگان و استثمارشدگان و مبارزان و به کمک کل طبقه کارگر نیاز داریم لیکن اگر خود به حقوق خود واقف نباشیم و این را در عمل و با مبارزه اثبات نکنیم چطور می توانیم دیگران را به ضرورت حمایت از امرهایی زنان متقاعد کنیم؟ اختناق دایمی نیست. از همین امروز باید پایه های تشکلات زنان مبارز را بریزیم. ۸ مارس فرصت خوبیست. باید زنان مبارزی را که می شناسیم گرد هم آوریم و به بحث و چاره اندیشی بنشینیم.

۰ - برای اطلاعات بیشتر در مورد کلارا زتکین به بخش بنیانگزاران جنبش کارگری. صفحه ۳۲ رجوع کنید.

بنیانگذاران جنبش کارگری سوسیالیستی

کلارا زتکین (۱۹۳۳ - ۱۸۵۷)

کلارا آیزنر، معروف به زتکین، در دهکده کوچکی در ساکسون به دنیا آمد. ساکسون صنعتی ترین منطقه آلمان، مهد جنبش کارگری و سوسیالیستی و همینطور جنبش زنان بود. در آغاز جوانی، کلارا تحت تاثیر مریدمیره اش، خانم آگوست اشمیت یکی از مهمترین چهره های فمینیسم آلمان قرار گرفت. سپس در سن ۲۱ سالگی به سوسیالیست ها - حزب کارگران سوسیالیست آلمان در آن زمان - پیوست.

در پی دستگیری چندتن از رفقاییش، در ۱۸۸۰ وی نیز بعنوان "عناصر نامطلوب" از آلمان اخراج گشت و ده سال در تبعید بسربرد. طی این سالها با محافل انقلابیون سایر کشورها آشنائی حاصل کرد.

در سپتامبر ۱۸۸۹ درکنگره افتتاحیه بین الملل دوم شرکت داشت و نظقی در مورد ضرورت سازماندهی زنان کارگرایرادکرد. در این دوره زنان به شکل توده ای در حال جذب به بازار کار در اروپا و بخصوص آلمان بودند. به نظر زتکین "... وظیفه اصلی اینست که آگاهی طبقاتی زنان را بالا برده و آنها را به مبارزه طبقاتی بکشانیم" و "اگر قرار است زنان به سوسیالیسم جلب شوند، در آن صورت ما به راه های خاص و روش های مخصوص نیاز داریم... برای این کار ما باید ترکیبات و سازمان های ویژه ای داشته باشیم". زتکین برای پیشبرد این مقصود محبور بود قبل از همه و بطور دائم علیه "رفقا"ئی در درون خود حزب بجنگد. آنهایی که مانند فیشر عقیده داشتند که جای زن در خانه است و اشتغال زنان "یکی از اثرات مخرب سرمایه داری است که باید همراه الغای آن از بین برود".

زتکین علاوه در راه استقلال برنامه ای و تشکیلاتی زنان سوسیالیست نسبت به گرایشات بورژوازی درون جنبش زنان، همت بسیار گذاشت.

زتکین نهایتا موفق گشت شاخه زنان حزب را سازمان دهد. از ۱۸۹۱ به بعد سردبیری نشریه زنان حزب، "برابری" (گلاش هایت) را به عهده داشت که ارگان سازماندهی این مبارزین بود و ماهی دوبار، در ۴ صفحه منتشر می شد.

بر اشراف عالیت زنانی مثل زتکین، اوتیلی بادر، و لوئیز زایتز بود که

زنان کارگری شماری به اتحادیه‌ها و همینطور به حزب سوسیالیست پیوستند. شاخه زنان حزب نقش مهمی در مشخص کردن خواست‌های مخصوص زنان کارگرداشت (خواست‌هایی مانند حضور با زرس زن در کارخانجات، حق و حقوق برابر برای همه مادران - اعم از ازدواج کرده یا ازدواج نکرده، و شناسایی حقوق فرزندان مادران ازدواج نکرده). با پشتیبانی مبارزاتی حزب و اتحادیه‌ها، بسیاری از خواست‌های فوری، مانند افزایش مرخصی زایمان از ۳ هفته به ۴ هفته، کاهش روزکار به ۱۱، و سپس به ۱۰ ساعت، ممنوعیت کار شبانه زنان و... کسب شد.

در سطح بین‌المللی، به‌همت زتکین اولین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست با شرکت زنانی از ۱۵ کشور اروپایی و آسیایی (هند) در اوتونگار برکنزارگشت که وظیفه‌داشت مبارزات آنان را در سطح جهانی هماهنگ سازد. رفقای برجسته‌ای نظیر کولنتای از روسیه در این کنفرانس شرکت داشتند. کنفرانس دوم این زنان، در ۱۹۱۰ در کپنهاگ، همان محمی است که برگزاری مشترک روز جهانی زن را پایه‌گذاری کرد... اصول کاری که در این کنفرانس‌ها تصویب گشتند، و شیوه کار در آلمان، بعدها خطوط کلی فعالیت کمینترن در بین زنان را تشکیل داد.

در جنگ جهانی اول، برخلاف حزب سوسیالیست آلمان، زتکین موضع ضد جنگ اتخاذ کرد و در گلایش‌هایت چنین نوشت: "...آلمان صرفاً برای منافع خاندان مرتجع هابسبورگ وارد جنگ شده است...". سپس همراه روزالوکزا میورگ، انقلابی بزرگ آلمان، دست به فعالیت‌های ضد جنگ زد. منحمه، کنفرانس بین‌المللی زنان ضد جنگ را در مارس ۱۹۱۵ در برلین آنها سازمان دادند. در ماه آگوست همان سال، زتکین دستگیر و برای جندی در زندان بربرد.

در طی این سالها، شاخه راست حزب که قدرت را کاملاً در حزب قبضه کرده بود، زتکین را یکی بعد از دیگری از تمام مسوولیت‌هایش کنار گذاشت.

در ۱۹۱۹، زتکین به حزب نوپای کمونیست آلمان، کسسه توسط روزالوکزا میورگ و لیبکنخت جوان تاسیس شده بود، پیوست و از این طریق به بین‌الملل سوم (کمینترن) ملحق گشت...

آموزش مقدمات اقتصاد

قسمت دوم

آموزش سراسری سیستمی

مزد

الف - بازار کار

مزد، قیمت است. یعنی بیان تقریبی بولی ارزش نیروی کاری باشد. ضرورتاً مزد مطابق با ارزش حقیقی کالا یعنی نیروی کار نیست. مزد تحت تاثر وضعیت بازار کار (همه کاری و بیکاری) و خصوصاً در پیوند با تناسب نیروها بین سرمایه داران خریدار و کارگران فروشنده است.

این تناسب نیرو برای کارگرنی که در رقابت با هم هستند نامساعدتر است؛ این جاست پایه عینی سازمانهایی مثل "سندیکا"، زمانیکه شرایط بازار برای کار خوب است (همه کاری)، سازمان های سندیکایی می توانند از طریق سازمان دادن مبارزه برای بالابردن دستمزدها از این شرایط "ارزش گیری" کنند. اما امکان فائق آمدن بر رقابت نمی تواند دستور دایمی تثبیت شود؛ در رژیم سرمایه داری، زمانیکه دستمزدها بالایی رود، سود به پایین آمدن تمایل پیدا می کند در نتیجه سرعت سرمایه گذاری کم می شود، و بیکاری دوباره پدیدار می گردد، و بدینگونه شرایط خوب بازار کار دوباره خراب می شود.

از طرف دیگر، سرمایه داران بدنبال دامن زدن رقابت میان فروشندگان نیروی کاری باشند؛

- از طریق حفظ بیکاری دائمی.

- از طریق کارگران مهاجر از کشورهای فقیرتر،

و نیز از راه چگونگی پرداخت دستمزد، مثلاً:

- لایه بندی کردن (ایجاد تصور خوب بودن "دستمزد بر حسب شایستگی") و نیز

حدایی زن و مرد و حدایی میان ناحیه ها و غیره.

در مجموع دستمزدها گرایش به این دارد که زیر ارزش نیروی کار باشد. وجود

خواست هایی که توده ها مطرح می کنند کاملاً آنرا نشان می دهد.

استثنائاً، گاهی دستمزدها بیشتر از ارزش نیروی کار است (مثال: کارگران

کامپیوتر در سالهای اخیر).

ب - عناصر تشکیل دهنده دستمزد

- دستمزد مستقیم : آن دستمزدی است که روی کاغذ پرداختی دیده می شود که از آن چیزهای مختلفی (مثل بیمه و غیره)، مالیات، حمل و نقل کم شده است ...
- دستمزد غیر مستقیم : پولی است که به کارکن بصورت اعانه های مختلف مثل کمک خانواده، بیمه اجتماعی، بیمه بیکاری، حق بازنشستگی پرداخت می شود.

پ - شکل های مختلف دستمزد

در عمل دستمزد "قیمت کار" نیست. بصورتی که دستمزد پرداخته می شود، تقسیم روز کار به مدت زمان کار لازم و کار اضافی میان کار پرداخت شده و پرداخت نشده، را از بین میبرد.

۱- دستمزد به زمان : (به روز، به ساعت، غیره...) : این شکل دستمزد انسان را به این فکرمی اندازد که کار انجام شده در روز و یا در ساعت است که پرداخت شده است. ما اکنون می دانیم که در هر ساعت و هر روز کار پرداخت شده و پرداخت نشده وجود دارد.

۲- دستمزد به تعداد قطعات : این شکل دستمزد بیشتر از شکل دستمزد به زمان مسخره است.

۳- پاداش و جوایز : باعث بالا رفتن کار انجام شده در همان زمان است. یک نیروی کار مصرف شده با شدت بیشتر ارزش بیشتری دارد. و پرواضح است که بالا رفتن ارزش نیروی کار کمتر از صعود ارزش تولید شده است.

۴- افزافه کار : همان منطق را دارد؛ در هر دو صورت "زیاد شدن" دستمزد به هیچوجه اجازه حیران استفاده شدیدتر نیروی کار را نمی دهد.

ت - طبقه بندی دستمزدها

دو عنصر کاملاً جدا از هم، اجاره توضیح این طبقه بندی را می دهد (اما آنرا توجیه نمی کند) :

این دو عنصر عبارتند از :

- ۱) یک طبقه بندی واقعی آزارش های نیروی کار.
- ۲) و اینکه رده هایی از مزدگیران تنها نیروی کار خود را به کار فرم نمی فروشند، بلکه در عین حال توانایی خود در برقراری نظم سرمایه دار در داخل کارخانه را نیز به سرمایه دار می فروشند.

نکته دوم، نشان دهنده حیطة قدرت کارفرمایان است. تازمانی که "بازار کار" وجود دارد، افرادی با هر درجه تخصصی، "قابل خرید" توسط کارفرمایان هستند. به ویژه کسانی که دارای درجه تخصص بالاتری هستند مستعدترند تا نقش سنگ نگیهان سرمایه دار را بازی کنند. اضافه دستمزدها که به این چنین کسان پرداخت می شود برای کارفرما اختیاری است. مبارزه کارگران به هیچ وجه مانع کار کارفرما نمی شود که مثلاً به کسانی که به او بیشتر کمک می کنند مزدگیران را بیشتر استثمار کند، با سخاوت تمام (مشخصاً بصورت زیرمیزی) به آنها بیشتر پرداخت نکند. رسوا - ترین جدایی طبقه بندی ها مشخصاً مربوط به این چنین مزدگیران است. این چنین است "قیمت" وجدان ...

نکته اول، گاهی می تواند به نقد قسمت عمده ای از طبقه بندی مزدگیران را توضیح دهد. ارزش نیروی کار، ارزش مبادله مجموعه کالاهاى لازم برای تجدید نیروی کار است. در نتیجه میان یک کارگر و یک مهندس با در نظر گرفتن قابلیت تولیدی، بدون در نظر گرفتن نقش سلسله مراتب، این ارزش ها متفاوت است؛ از یک طرف به وسیله عناصر معینی (هزینه وجود آمدن این قابلیت ...) و از طرف دیگر بوسیله آداب مصرفی که بخشی از هزینه تجدید تولید نیروی کار را تشکیل می دهد.

مثالی را در نظر بگیریم: امروزه، به جز وضعیت های استثنایی (بطور مثال بیکاری عمومی یافته)، یک کارگر متخصص کاری را که به او امکان خرید ماشین دست دوم برای هر ده سال یکبار را نمی دهد قبول نمی کند و یک مهندس کاری را که به او امکان خرید ماشین نو برای هر دو یا سه سال، پرداخت خرج تحصیلی عالی برای فرزندانش و غیره ... را نمی دهد، نمی پذیرد.

این عادات های اجتماعی متفاوت، این درجه توقعات متفاوت، بیانگر ارزش های متفاوت نیروی کار است. این ارزش ها در یک زمان داده شده نتیجه مبارزه طبقاتی و تقسیم بندی میان کارگران توسط کارگران است. این تقسیم بندی های میان کارگران به هیچ وجه ازلی و ابدی نیست؛ با مبارزه طبقات می تواند مورد سوال قرار گیرد ...

از آنجا که سندی نمی خواهد خود را از بخشی از مزدگیران که هنوز می توان آنان را در پرولتاریا ادغام کرد - حتی اگر مزدشان بالا باشد - جدا کند گاهی این مساله در طرح شعارها ایجاد اشکال می کند. ولی این مزدها همیشه به این معنا نیست که دیگر استثمار را وجود ندارد. با قبول تناسب ۱ به ۴ بین ارزش نیروی کار یک کارگر و ارزشی که این کارگر متخصص تولید می کند، بخوبی دیده می شود که از این میان مقداری به کارفرما تعلق می گیرد؛ زیرا ارزشی که یک مهندس (در بخش تولید) تولید می کند بیشتر از ارزشی است که یک کارگر بدون تخصص تولید

می کند. می بینیم که کارفرما از این مهندس هم ارزش اضافی بدست می آورد حتی اگر این مهندس به یا چهار برابر کارگر مزد می گیرد. تنها شدت استثمای این مزد - بکیر از یک کارگر معمولی کمتر است .

و بالاخره دو عنصری که سلسله مراتب دستمزدها را توضیح می دهند، در موارد مشخصی در هم ادغام می شوند: عامل اصلی تعیین کننده در سلسله مراتب دستمزدها مهارت شغلی است. میان مبارزه در سلسله مراتب دستمزدها که باعث حدائثی کارکنان می شود - و مبارزه در سلسله مراتب در کارخانه ها - که عمدتاً مبارزه برای قدرت در داخل کارخانه است، اغلب تداخلی رخ می دهد. ریشه این مساله همین ادغام دو عنصر بالاست .

سرمایه، سون، ارزش اضافی

الف) شمائی از استثمای نظام سرمایه داری

فرض کنیم که صنعتگری خود تولید کارخانه اش را در بازار بفروشد. همچنین فرض کنیم که این صنعتگر تمام تولیداتش را درست به قیمت واقعی آنها بفروشد .

برای تولید وی می باید مقداری سرمایه اولیه (A) هزینه کند. بخشی از این سرمایه صرف خرید وسایل تولید و مواد اولیه می شود. ارزش این بخش از سرمایه، درست به محصول تمام شده منتقل می شود. یعنی همانقدر، نه کمتر و نه بیشتر، از ارزش محصول را تشکیل می دهد. بهمین دلیل این سرمایه "سرمایه ثابت" (C) خوانده می شود. بخش دیگری از سرمایه اولیه صرف خرید نیروی کار می شود. همانطور که قبلاً دیدیم، نیروی کار ارزشی بیشتر از هزینه اش ایجاد می کند. پس این بخش از سرمایه اولیه است که در فرایند تولید ارزش اضافی، ارزشش افزوده می شود. به این خاطر آنرا "سرمایه متغیر" (V) می نامیم.

تصویر زیر این فرایند را محسوم می کند. خطوطی که زیر هر قلم کشیده شده متناسب با ارزش آنست:

<u>(A) سرمایه اولیه</u>	
<u>نیروی کار + وسایل تولید و مواد اولیه</u>	
<u>سرمایه متغیر (V) + سرمایه ثابت (C)</u>	
<u>زمان کاریکه کارگر انجام میدهد + ارزش وسایل تولید و مواد اولیه</u>	
<u>ارزش کل محصول</u>	
<u>ارزش جدید تولید شده</u>	
<u>ارزش اضافه (S) + سرمایه متغیر (V)</u>	

با رآوری سرمایه ران نسبت ارزش اضافی به سرمایه اولیه یعنی $\frac{S}{A}$ مشخص می کند. این نسبت همان نرخ سود سرمایه است.

نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر $(\frac{C}{V})$ مشخص می کند که هر کارگر چقدر وسائل تولیدی و مواد اولیه را می تواند در روز مصرف کند. این در واقع مبین ظرفیت تولید است. که ترکیب سرمایه هم خوانده می شود.

نسبت ارزش اضافی به ارزش جدیدی که ایجاد شده، یعنی $\frac{S}{S+V}$ نشان می دهد چه بخشی از ارزشی که کارگران تولید می کنند نصیب سرمایه داری می شود. این در واقع نرخ استثمار کارگران است.

ب) توزیع ارزش اضافی

ارزش اضافی را کارگران تولید می کنند. ولی این ارزش به مالکیت سرمایه داری که کارگران را به کار می گیرند در می آید. اما همین سرمایه دار به نوبه خود مجبور است مقداری از این ارزش اضافی را به سرمایه داران دیگر واگذار کند. مثلاً ممکن است برای بکار انداختن کارخانه اش مجبور شده باشد مقداری پول از بانک قرض کند. و در نتیجه مجبور شود به بانک سود بپردازد. این سود (بهره بانکی) بخشی از ارزش اضافی است که کارگران تولید کرده اند. همین سرمایه دار برای فروش همه کالاها ی خود می باید آنها را به عمده فروشان بفروشد. یعنی کسانیکه این کالاها را با قیمت تجارتي یعنی کمتر از قیمت بازاری می خرند. این مابه التفاوت نیز بخشی از ارزش اضافی است که کارگران تولید می کنند. وی می باید جهت زمین کارخانه اش کرایه بپردازد، باید حق بیمه بپردازد، باید به دولت مالیات بپردازد و غیره. مجموع این مخارج بخشی از ارزش اضافی است که کارخانه دار باید به سرمایه داران دیگر واگذار کند.

همچنین سرمایه دار باید مقداری از ارزش اضافی را به مصرف پرداخت حقوق کارکنان غیر تولیدی، مانند کارکنان بخش اداری، بازاریابی، تبلیغات روستا و مدیران و غیره برساند. با در نظر گرفتن تمام این مخارج سودی که برای سرمایه داری می ماند سود صنعتی نامیده می شود. روشن است که سود صنعتی از ارزش اضافی که بوسیله کارگران پدید می آید، کمتر است.

تذکر: بخشی از ارزش اضافی که توسط کارگران کارخانه های ملی شده بوجود می آید، توسط تخفیف هائی که در فروش محصولات آنها به سرمایه داران در نظر گرفته می شود، یا قراردادهای لوازم یدکی آنها، بدست سرمایه داران بخش خصوصی می افتد.

ج) استفاده از سود

سودی که با تقسیم ارزش اضافی مابین سرمایه‌داران نتیجه می‌شود، تماماً به مصرف شخصی سرمایه‌داران نمی‌رسد، بلکه قسمت عمده آن به سرمایه‌اولیه اضافه شده و دوباره سرمایه‌گذاری می‌شود. بوسیله آن سرمایه‌داران صنعتی کارخانه‌هایشان را بزرگ‌تر می‌کنند، ماشین‌های جدید می‌خرند، کارگران بیشتری استخدام می‌کنند و به این ترتیب سرمایه انباشت می‌کنند. بزودی خواهیم دید که سرمایه‌دار، بخاطر رقابت از انباشت ناگزیر است.

بدین سان سرمایه بتدریج تبدیل به ارزش اضافی انباشت شده می‌شود. کارگرانی که ناچارند ارزش اضافی تولیدکنند، در عین حال مجبورند در جهت افزایش قدرت استثمارکنندگان هم تلاش کنند. منطق درونی استثمار، به زنجیر کشیده شدن امروز را وادار می‌کند زنجیرهای محکم‌تری برای فردای خود بسازند.

د) سرمایه‌داران و کارگران

چرخ‌های این نظام استثمارکار بوسیله سرمایه تا وقتی خواهد چرخید که کارگران ناچار باشند نیروی کار خود را بفروشند. یعنی تا آن هنگام که وسایل تولید در اختیار ندارند و این وسایل در انحصار سرمایه‌داران است.

استثمار سرمایه بر پایه غصب ارزش اضافی بنا شده است. اما خود را به این ساله محدود نمی‌کند؛ استثمار سرمایه عبارتست از تمام جوانب و ابعاد ناچسبایی کار و کارگر از فرمانبرداری از قانون سود. در واقع سود سرمایه‌داران، چه کارخانه‌دار باشند، چه بازرگان و چه بانکدار، عبارتست از بخشی از ارزش اضافی که بوسیله کارگران در تولید بوجود می‌آید. اما کارخانه‌داران مجبورند، علاوه بر نیروی کار کارگران نیروی کاری را که در اداره، مدیریت، فروش و غیره مصرف می‌شود نیز بخرند. این کارگران ارزش اضافی تولید نمی‌کنند، اما اینها نیز مجبورند خود را به سرمایه‌داران بفروشند و از قانون ایجاد حداکثر سود برای سرمایه پیروی کنند. بدین سان با اینکه نقش اینها در تولید با تقسیمی کارگران متفاوت است و ارزش اضافی تولید نمی‌کنند، تابع قواعد استثمارند. ادامه دارد...

رابعه مهدوی